

UNIVERSAL
LIBRARY

OU_190007

UNIVERSAL
LIBRARY

وَمَا عَلَيْنَا إِلَّا الْبَلَاءُ الْمُبِينُ

از تصنیف علامہ دہر فرید العصر عارف کامل جناب مولانا مولوی
سید شاہ سعید الدین خٹین صاحب قبلہ نقشبندی مدظلہ العالی

اغنی

مِنْظَرُ طَبِیْقَتِ

۳۱۰

بِسَبِّ فَرَاثِش سید کرامت اللہ حیّی فرزند حضرت معز برائے
افادہ برادران دینی و محبان یقینی تاریخ ۲۲ ربیع الثانی ۱۳۸۴ھ

در مطبع عنبر کن واقعہ جید رانہ طبع شد

بسم الله الرحمن الرحيم

حمد بیحد و صمد ذات صدرا نه نو که خدی و لک پر له هو الله اح و ان ذات جامع بحق صفات
 کامله و منزله از جمیع نعمتانات مله علمه ای با بر آویزیا نیکه تومی شیخیه توحیت اربح احدیت
 بر شمع که با نیری از تیر با عیش و گرمی بیا نیکه زوایا کثرت راجله نری ساخته آینه و ایش نری
 رومی صفات عروسانه خود مشامه و میکرد و نشت ادر را با موت خلعت و وجود داده بکمان ذات
 فردا را صفات با سه گوناگون در نهایت و جوهر است و در ذات بنی نوع انسان بخشد
 قدر نفس از ان کرامت فرمود و بنحیله کربانی آدم شرف داد و آتش شرف و نور
 قلب او که این نقطه ذات امر است افزوده کرانیه و آن پچاره منوانی دار سوخته و واوه دل
 از تحت دفن روان و دوران بویا سه نقطه و شعله در دژ بحر حیرتی ما به کنان غوطه زن شده
 بر سه شایین او و نهو متکلم اینها گنتم آواز دروازه مصرعه هر با کی نکر مرده و سه تری بنویس
 و سبحان الله در نفس نفیس غوطه خورندگان بوحیت از دوازه ملکات وجودی فنا شده
 شوق جویا سه جوهر قرب در خدا و چون او شان در توطسم امواج سبیت دست و پا ز
 هوشش را شده مغلوب هوش مغلوب هوش بر ذرات نیالی بیک شان در غور کرده بختا
 ازلی ته نشین شده جوهر ما سه تجلیات ذاتی و تب لم یزل شعا پذیرد و دید فیض حق بر راه
 حق و کشید جوهر حق اقرب الیه من بل الوری در رسیدن الیه تکران کرده و از آن کرد
 اگر هر موی من صبر هزار زبان گردد و اگر جسم من لک هزار بار زنده شده خدا سازم به فضل و کرم
 و عنایت مالک الملک که آثار محبت در وجود و شست خاک و در داد و ذات یکانه او را مظهر
 و منظر الضارعه و کرده به بینایی عالم نهانی وجود و منعم به و سورت پیری پیکری بخشیده
 به پیرا سه یحییم و یحیی و نه آراسته گردانید جوهر که که عکس محمد است و نبوت را اولاده شوق

ذوق لازم آمد نشان شوق و چنان ذوق در رسید شد و پرده تعینات مانتهم و ماننا
 رابر کشیده و آن پیچاره بدوشش از خود فراموش کلمات و حقائق خود در خود وزید
 فراموشی چاره ندید و چون برین لاسته محض انوار جمالی بچو ما و بجاری بدرشتی در آید
 رایت زنی علی الخ الوبحر - قصه کمان شده شده باز صورت گشته رود او و بلال مستظلا
 در حالت یغظه فقط هوش و گوشش با استقبالش و دید و لغت کردن حبیب خدا صلی الله
 علیه و آله وسلم چه حاجت و شا گفتن چه یار او گفتا کرده جهات توحشا آوازی در رسید
 ان الله ولا یزکیه یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما این آیت
 شریف در شان محمدی چه رمز است اگر بگویم زبان لال میشود و اگر نگویم دل بیوزن و لال از توشی
 سوز دل بگویم لسان شازدا از ذوق تحت شازنده زلف نبوی انوار کلام انبیا رسیدند و خوا
 صان و رمی چنینه و گوهر معنی می فهمند به بکر کشائی در بزم کربصد فم عقل با در و رطله
 حیرانی در پیشانی غلطان و پیمان در اوج و خضیض مستغرق شوند بحر خیر و عالم سکنا
 هیچ درست ندید مگر چون عشوه بجلی عنایت ازلی یک ذره او دهر این مشران را پیش گیر
 لولاک لما خلقت الافلاک که از نظر روان یک صورت مشاطی رونود و فرمان قول صادق
 اول ما خلق الله نورى را آینه نورمدی عروسانه را پیش کش نموده بنظر محویت قد اشدن
 گیر و بیند که جمال و کمال با راستی جوابات صفات با تقام محب و محبوب ذات خود
 بنحو و بر کمال حسن خود عاشق و فریفته شده طبقات جوابات صفاتی صدقات کرد
 گرفت و بنایت با وسر فرازی پیش نظر سے این امر تو و سبای در شیه که ان الله
 ولا یزکیه یصلون علی النبی یا ایها الذین آمنوا صلوا علیه وسلموا تسلیما و افظ آمنوا

صیغه جمع و مطلق است که ولالت میکند بر خاص و عام چه ال چه بنی و چه نوث و چه
 قطب و ولی و مجازب و سالک و زباده و مومنین خاص و عام مؤد و مسلم و آمنو گردید
 پس واجب و لازم آمد حکم الهی را بر مومنین که وسیله داین شناخته ادا نمایند
 که چنانچه آدم علیه السلام که اصل و اشرف کل مخلوقات است که او شان را اول
 نمر و وسیله وصال خواند و در و و شریف حاصل گردید و قبولیت توبه بنور محمدی فارغ شد

همچنان کل انبیاء بر هر جنوبی مشکلات و آرزوی الهیه صلوات علیه ره منو گردید این نخست را
 نکته دامن میدهند و انجناب ماکه باین مقام فارزاند می فتنند و میدانند خطا مثال آن
 زبان آوردن نمیتواند این ناچیز نیز و نا فهم چه عرض توان کرد و آنا نگر به لسان خوانند از مهت
 پس در دنیا نجات یابد و امیدوار شفاعت گردد و اما از سننک ^{الرحمة} ^{للعلین} رحمت
 خاص شان نداشت این صفت بحیب خود داده تعلقات بر رحمت او جز ذات محمد
 دیگر را درین چه دخل پس شایان رحمت بعد خدا ذات محمد است این امر درم زدنی
 نیست کار محمد شفاعت و کرمیت اگر کسی در باب شفاعت می گردان آن مختار رحمت
 شسته و کاتبی نماید کار و بطلان کند رحمت سپرد شود که امر الهی را خلاص اندیش نیست
 مومن را باید که بایان کامل عشق محمدی در دل جا گرفته بشامل محبوب یقیق که ذات محمد است
 خود را و او را بشیر لیل و نهار ساخته دارد و گوید اللهم صل علی محمد و علی آله و اتحمس به تبعین
 اما بعد کمترین محبت ان بے علم و ناواقف محض سر اسر عیبت و ننگ و عارف اکثرین
 سید عبید الله خمین غفر له ذنوبه و استر عیوبه و لوالدی از خاک لسان در درگاه حبیب الله
 نائب رسول الله جناب حضرت شاه سعد الله مد حب قدس سره و جبل الجنه مسکنه
 اخلاص الله فیوضه الی یوم القیامه مستفیض حلقه بگوشی شده و چند سبق با سه سلوک
 در ضبط قلم آورده متمسک ام بخداست آنا که این اوراق را مطالعه نمایند از عالی امی
 از ستره ای داعی کاری بر جا که عیب بنید صلاح سرموده عیب پوشی را کار نمایند
 و برادر مغفرت این خاک را و رصف مندی خدا و رسول و عارف نمایند و این التماس را
 سهولت از این جنبه کار و ایما امیدوار است بیست هر که خواند و عاطع دارم - زان که
 من بنده آنا به کارم سبب تالیف رساله این فتاوا که سید شمس الدین قادیانی که اولاد
 جناب حضرت پیر دستگیر قطب الاقطاب غوث الثقاین سید عبدالقادر جیلانی قدس
 سره اند او شان ازین ناچیز و پیدان مراقبه با در سلوک نقشبندی یا در گزشت و حاصل
 نمود و زان پس فرمود که حفظ و ضبط آن بطریق رابط و شوازه می شود لابد که توفیر
 باب موافق رابط طریق مایان گفته شود یک رساله در احاطه قلم در آید خوب بنویسد

بایان گردد و اگر چه برین حوصلگی خود پهلوتی کردم و تگاسیلی در زیرم کرد دست تقصیر نکرد
 و نه در لاجرا حتمانه در چند اوراق رابطه سلوک در سلک سطر آورده بمنظره طریقت نگاه
 نهادم و بهشت فصول منقسم کرده **فصل اول** در بیان مقدمات **فصل دوم** در بیان
 مراقبه لطایف خمس و مشربات **فصل سوم** در بیان مراقبه محبت **فصل چهارم**
 در بیان مراقبات اقریت و محبت و سلسله اسم ظاهر و سلسله اسم باطن **فصل پنجم** در
 بیان کمالات ثمانه اولوالاعظم علیهم السلام **فصل ششم** در بیان حقایق الهیه
فصل هفتم در بیان حقایق انبیاء علیهم الصلوٰۃ و التسلیمات **فصل هشتم** در بیان
 مراقبات متفرقه **فصل اول** در بیان مقدمات به آنکه بیعت در لغت معنی
 فرمانبرداری کردن و عهد و پیمان نمودن با خلاص نمودن کل الوجوه بر دست شیخ فروشن
 و مرشد شدن و عقد یقینی از قلب نمودن و میان را با استواری بستن در طریق هدیه
 علیهم الرحمة که آن سنت اصحاب کرام رضی الله عنهم است که اوشان از سر در و الا
 صلی الله علیه و اله و سلم بیعت فرمودند مثل بیعت شجره و عقبی و مانند آن سر و از آن تجاوز
 نفرمودند چنانچه وقتی از نماز نخت سوال بیعت گرفته شده بود بار سیم یکم از اصحاب بر سپا
 سوار بود و از دست نشان تازیانه بر افتاد و خود فرو آمده تازیانه گرفته سوار شدند و تازیانه
 طلبیدن جائزند استند بجان الله چه پاسداری بیعت که باعث احترام بلیا سوال
 تازیانه را طلب نفرمودند و از جان و دل روزه و شب در طاعت و فرمان برداری بقیه متفقا
 آیه کریمه بایها الذین آمنوا اتخوالیه الوسیلۃ و جاهدونی سبیل الله لعلکم تفلحون که معنی بر میان
 جان بسته از خلوص قلبی و مطیع و متقاد بودند و ازین جهت اوشان معجزه جمیع و تنوع تا بیان
 مستفیض بیا آمده شدند و بقیض وصول الی الله فائز گشته اند که قال الله تعالی ان الذین
 یسارعون الی البیاعه انما یسارعون الی الله فیه الله فوق ایدیم فمن کذب فاما نیک کذب علی نفسه و من اوف
 بعهده علیه الله فیسویته اجرا عظیم و بطیفیل نبوی مقدسه اوشان طریق توسل بواسطه
 بیعت الی بوم القیامه جاری خواهد بود و لهذا تحقیق و تعظیم بیعت ضرور افتاد پس بیعت بر
 چهار قسم است یکی بیعت اسلامی که کافران و مشرکان را در اسلام می آورند و تلقین

ایمان و ارکان اسلام میفرمایند و و یک بیعت توبه که از مسلمان بترک منابهات توبه
دهند گرفته میشود. سیوم بیعت انتساب بخاندانی چهارم بیعت استفادۀ فیض و طلب
معرفت حق بیعت اسلامی عبارت است کسی ابتداً اسلام آورد یا سکنت اقرار کلمه توحید
و آن شکسته نمی شود مگر از اقوال و افعال کفر عمداً و صراحتاً درین باب اختلاف علما بسیار است
که در کتب فقه و احادیث مفضلانند راجع است و اسلام بانحال جمیع تعلقی دارد که ارکان
نهم عبارت است و آن کلمه طیب و صلوة نهم و صوم رمضان و حج و زکوة. پس هر که این
امور نهم را بکار و نفرت کرد از اسلام خارج گردید و بیعت او شکسته شد و هر که از کلمه طیب
بجا آورد و مرتکب کبیره گردید براسه او توبه کفایت دارد در توبه باز است و الا نه بشارت ویل پیش
است اللهم چنانچه المسکین من عذاب الویل. و اسلام را ایمان لازم است چنانچه جسم
روح اسلام جسم است یعنی حرکات و افعال احکام الهیه و ایمان روح است اعنی فهم ذات
وصفات و اسماء و مراتب و مظاهر معنویه پس چنانچه روح بدبر و مصلح جسم است روح
ایمان جسم اسلام را باعانت اقبام معاد اصلاح نموده از فساد و ظلم و جور بفر باز میگردانند
چون بفهمد و بگوید ایمان آوردم و تصدیق کردم که او ذات تعالی جلشانه بیچون و بیچگونه هست
و جامع بجمیع صفات کامله و منزله از جسم نفصانات و خالق و موجود جمیع ممکنات و موجودات
است و ایمان آوردم بر اسماء و بر صفات او قبول کردم جمیع احکام او که آورده رسول
علیه السلام است خصوصاً حضرت سیدنا و شفیعنا و مولانا محمد الرسول الله صلی الله علیه
و آله وسلم را افضل الانبیا داشتند و المرسمین فهمیدن جز اعظم ایمان است بلکه عین
ایمان و قرآن مجید خلاصه همه کتب است و فرموده انبیا علیهم السلام همه بر حق است
لازم افتاد که کتب نازل کرده او تعالی صادق و اندو هر چه در آن مندرج است بران عمل
کند و از دین احکام و حق فرمان سر مودت و دنیا لے و گفتگو پیش آورد ایمان از او
بگریزد و در زمره مومنان نیارد عیاذ بالله ازین خیال ناسه فاسده مفصلاً تفصیل
آن در کتب عقاید و یدیه شود این بیعت بیعت عام است شرائط شیخ اینجا لازم نیست
بر هر دست که مسلمین و مومنین بیعت سازد بیعت او جائز است که طریقی اسلام و ایمان

از تعلیم یابد قسم دوم بیعت توبه که آن مسلمانان براس ترک گناہان بیعت نمایند هرگاه که
از او شان گناہی صادر شود یا مرتکب گناہ گیرد باید که بروست بزرگی که مرتکب بدعت
مجتنب از گناہی بگیرد یا بنده صلوة خمسہ واقف مسائل ضروریہ اسلامیہ باشد بیعت نماید
بیعت شکستہ نمی شود مگر بخلاف کبیره و افعال شرک و بدعت مانند غیبت و عادت دروغ
گوئی و زنا آنچه بدان تعلق دارد و مسسرتہ و تہربازی و رباه و خمر و قتل ناحق و بہتان و تعظیم
رسوم بنودان بجا آوردن دشمنہ یکا او شان شدن مانند سہار و دیوالی و ہولی و نوروز
و جلسہ جائز و افعال مشرکان و غیرہ پیشہ خود ساختن و مرغمان ہر قسم چکانیدن و قص
کردن دہل و طہنہ و مزامیر و نوافتن و بت تراشیدن و تصاویر را نگاہداشتہ تخریم بجا
آوردن اگرچہ تصاویر اولیا و انبیاء علیہم السلام باشند این فعل مشابہ یهود و نصاری و مشرکان
است چنانچہ آنحضرت صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم تصور حضرت ابراہیم علیہ السلام را از دست
مبارک خود شکستہ اند و مصنوعات از دست خداوند سائنہ علامات نام نہادہ بر بزرگان آئین
بتن اینہا بتان بزرگان بتن است و پری و زس و شیخ سد و دریاخان و لال شاہ وغیرہ
را اعتقاد داشتند و پرستش کردن و نام بزرگان مثل سید احمد کبیر و شاہ مدار و لال شاہ
و غیرہ گرفته تصور میکنند کہ بر سر می آیند و قص میکنند و مراد می دہند کجا بزرگان
کجا این ناپاکان بزرگان چطور بر سر می آیند همچو شیطان خراب میکنند کار ایشان
ہدایت است نہ گمراہی اینہم افترا و بہتان عظیم بزرگان و سادات اولیاء اللہ است
و ارواح مقدسہ ایشان از ان مشرکان نفیر و ناراض و کار بدعتی را شعار میشہ خود ساز
و طریقہ بزرگان خود قرار دادہ عبادت می نامند و در متعرجا ست شرک نمی افتد بکنہ
فرمودہ حق سبحانہ تعالی و کائناتین اکثر ہم الاوہم مشرکون و دین داران کار وینداری
و اتباع حبیب خدا صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم طریق خود اختیار کنند اللہ اعلم
الظہار المستقیم چون ازین قسم با بیعت شکستہ شود تجدید بیعت نماید و بیعت سہوم
براسہ انتساب بخاندانی بیعتہ بجهت حصول بشارتہ کہ در ان خاندان است
اسید و اشتغاف آنها متلا قادی مشرف اللہ شدن چنانکہ نسبت خود بدانان

غفلت آنحضرت زون است چنانچه دستگیر حضرت سیدنا عبدالقادر جیلانی رضی
 تعالی عنہم بشر باین بشارت اند که مریدان ما من تو بر بنی میرند و ضامن او نشان
 هستم و هرسم چنان فرموده حضرت ما وینا بقیستند رحمة الله علیه که هر مریدی که از مریدان
 ما شفاعت بخواه کسان حوالی مدفن خود می کنند و کرامات بعضی بزرگان همچنین است
 که نزد مزارات و کندا گوشت خام بخورید و نیزند هرگز بخت نمی شود هر چند در آتش دادن
 مبالغه نمایند هیچ آتش بر او اثر نکند بر گوشت خام آتش دنیا اثر نکند و آتش را امتیاز
 قوی پیدا شد که بسم خود برکت زیارت از آتش جهنم محفوظ ماند و باین بشارت استقل
 محکم گشته بخاندانی بامید بخشایش خود مسلسل و منسوب گشت و وسیله پیداکرد این بخت
 شکر که نمی شود مگر بمسئله باید که پیش مرشد خود بایستد و سیاهی شرک کفر و روزه خود
 آمدن ندیده و از بیعت اولین خارج نگردد و ناشایستگی و دخول این بیعت حاصل کند و نیز
 مرشد باشد و شرط شیخ اینجا ضرور است که باو سلسله صحیح رسیده باشد که نسبت
 شفاعت باو متصل پذیرد - بیعت چهارم اینکه براس طلب مغفرت از خدا و استغفار
 فیض از خاندانی که بیعت نمایند و این بسیار سخت و نازکتر است که پیشه اصحاب کرام
 رضی الله عنهم و اولیاء عظام است رحمة الله علیه چون کسی مکر سعی بر بست و آرد
 مریدی پیش گرفت اول شش را طریدی را بجا آورد و لحاظ آن بر خود لازم گیرد
 مریدانست که با تش طلب حق آرزو ما از بطن خود ما سوا الله را بسوزد و از در محبت بیقرار
 و سحر خیز و از دید و حسرت اشک ریز باشد فروتنی و خاکساری و تواضع پیشه خود سازد
 و از گناهان گذشته تشرساری و از آئنده خوف باری بدل دارد و تقسیم اوقات بر
 اعمال خیریه بقر نماید و در شداید صبر و بر مگاید و عفو و نظیر بر مشیت حق سبحانه و آرد
 بر آن بتقصیر خود معترف باشد و مردم را مغرور داند و بر هر نفس که بالا نهد و آید آگاه
 باشد و در ذکر حق سبحانه و آید و در میا و این نفس آخرین بود و بغفلت بر آید و غفلت
 غصه و الزام بر خصم و غیر خصم اجتناب نمایند و باو بعلت مبتلا شود که دل خانه خدا
 است و پیروی اصحاب کرام و اولیاء الله رضی الله عنهم اجمعین نماید - و جاب اینها

پنج تنصوے و نیالی نذر و اصحاب کرام رضی اللہ تعالیٰ عنہم صحبت تعلیم یافته رسول
 خدا صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بودند و از جان و مال فدا و تار و پارس آداب انحضرت
 بعد اتم میکردند حتی که اصوات خود را بر صوت پینی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم بر نمی آرند و
 شرائط پاسداری آداب انبی او شان را سر او راست هر که ایمان کامل بصحت
 یک نظر انحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را وید از همه اولیاء اکمل فاضلتر گردید
 سبحان اللہ چه مرتبت فضیلت جافشانان که در صحبت و الا میمانند بچشم حقیقت
 میدیدند و قدر و آن مرتبه او شان خدا و رسول است و فضیلت ال و اہلبیت چه بیان
 کرده شود عقل اینجا قاصر که جز و همکاران انحضرت ہمتند و بر مرتبه بعصیت و جزو دیت
 مرتبه ایست کہ بالاسے آن متصور نیست و در کتب احادیث و تفاسیر و مناقب
 اصحاب و آل و اہلبیت دیدہ شود کہ ہر یک در فضیلت خود بجز فضائل موج زن است
 چنانچہ بخواص آن متحقق شدہ است ہر چه بہت ہمین است از ورطہ فضیلت نشان
 سر بر آوردن محال است و آل ہجو سفینہ و اصحاب ہجو ستارگان اند ہر کہ از دریای
 سلام و اما سیر کند بحر سفینہ و ستارگان در طوفان شیطان افتد چرا کہ ہر یک دیگر را
 ضرر افکند و است بجز معرفت ستارگان پیشی کشتہ محال و بے کشتی ستارگان بے کاس
 و حضرت رسول خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم آل را سفینہ و اصحاب را بنجوم
 ارشاد فرمودند و ہر کہ ازین ہر دو سرور گردانی یا خیالی پیش آورد کشتہ ایمان
 و سے را طوفان بر سر است و طعن اینہا تا دور است بنجوم حاضران صحبت تہذیب الاخلاق
 یافتند و جان فشانہا کردند غائبان را چہ یار او جاسے غور است کہ اگر کسی شخے در خواب
 انحضرت صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم را دید از جہنم آزاد گردید و امیدوار جنت شد و در میان
 کسان مغرور گردیدہ آمانیہ در مراقبہ و مشاہدہ اور محابس محمدی صلی اللہ علیہ و آلہ وسلم
 داخل گردیدند اولیاء اللہ و اقطاب شدند و کرامتہا و خرقہ عادت او شان در
 آفاق شہرہ پذیر گشت و عصمت بر بزرگی اصحاب کرام و آل عظام چہ پایان دار
 و دوستی اینہا دوستی حبیب خدا صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ وسلم است ہر کہ عداوت

انحضرت اختیار کرد و دشمنان خدا شدند نتیجه دشمنان خدا خوب معلوم بخاندان باسد من
 شرو النفس و صحبت الفساد و از صیحه اصحاب الاربعة افضلند از جمیع فضائل و روایت
 ایشان مالا مال اند و ما بین تفصیل ایشان بترتیب خلافت عقاید را نگارند اگر چه یکی
 در فضیلت خود بجز مراح است مگر بر ناپنیان بر عصای قول علمای اهل سنت و جماعت
 تکیه کرده راه طی کند و چون چرخ را خیال نیارد و و در ذات اولیای کرام بگمان خیال و
 با اعتقاد خود و بدین کتب مختلفه تفصیل یکدیگر را بر دیگر سبب ندیند که خود از احوال شان
 ناپیدا و نا فهم اند که بعضی اولیاء الله بذات پاک او تعالی شان جو یا می فنا شده با تم درجه و اصل
 اند و هیچ کرامتی از ایشان ظاهر نشده و بعضی اولیاء الله بکسب کمال عالم امر و عالم خلق
 حاصل کرده سیر آفاقی و انفسی را مشتاق شده بدرجه واصلان رسیده مامور با ظواهر
 کرامت نباشد اند کرامت امریست که حکم حاکم حقیقی را بجا آوردن و مگر حان را چراغ هدایت
 پیش کردن و تمیز و ماهیت ایشان نمودن و اقراط تغیر را قیاس کردن چونکه سالک احوال
 سالک دیگر دریافتن و کما حق از احوالش آگاه شدن محال بلکه طی کرده مقامات خود را
 مفصلاً فهمیدن و شوار مایا ترا چه مجال که مراتب عالیہ اولیا را فهمیم و زبان طعن بر آوریم
 درین امر بجز نقصان و حیران هیچ متصور نیست چنانچه از کتب تذکرات اولیا بخونی واضح
 است که بعضی اصحاب مراتب با وجودیکه مناقب عالیہ دارند نیستند چون در مرتبه اولیاء الله
 هتک می نمودند از مراتب خود افتادند و بجز توبه چاره ندیدند این معامله عجب ناکمیت
 اگر زبان کشاید بسوزد و گر چشم واکند کور شود بجز صداقت و فرمان برداری هیچ چاره نیست
 و کلام ایشان کلامیست که زبان تاویل گنگ و پائے فهم گنگ مرید را این عقاید ضرور
 است و گرنه سیر سلوک او جبط گردد و مگر فانی الشیخ و رابطه داری امر استقلال کمال
 احتیاج است بلکه اینهم در اقسام جزئیات و فنائیت و کلام شحیات داخل است بعارض
 چون عشق بجز مرشد خود کسی ندیند این رابطه ایصال الی المطلب است و همه طریق
 صوفیه علیہ الرحمۃ ایصال الی الله است همه جو یا می بکصد هستند هر طریقیکه پذیرفت
 از همه افضلتر است که با و بمقصد رسد اینهم داخل فنائیت است مگر حرفی بر دیگر نباید زد

لیکن امر خارج از مسلک صوفیه است و قوت قلبی را پاس داشته بوش در دم و خلوت
 در انجمن و سفر و وطن بازگشت و قوت زمانی و قوت عددی را نگاه داشته منظور کند
 دارد و نماز زمره مریدان پایش نه لغو و سماع را بزرگان شنیده اند نه مزامیر و نی حضور
 امار و دنیا و ملی اجتماع نا اهلان و با صحبت هم درو که آواز مرغ و هر آوازیکه در گوش افتد
 بی هوش شوند و آواز و لآب گریه کنند و جگر سوزان آتش عشق را بهم چسبن سماع جاری باشد
 و سماع برائی بطریق باطن باز یادی انبساط یا برائے ورود معنی که در اشعار محبت
 وصال هجرت و عشوه ناز که ازین وقت قلب میشود مقرر فرموده اند نه براسه اجتماع غافل
 و نا اهلان کردن و مضحکه بر خود گرفتن است و براسه حفظ نفس و حضور دنیا و امر و فسق و فجور
 است حضور فقر و انجمن منع است و خلاف پیران کبار کردن و لهاء خود را سیاه و
 و تار یک نمودن است و حصول خط باطنی محال پس مرید را باید که از هر خاندانی که متفیض شد
 داخل آن سلسله شریف گشت لازم که اذکار و اشغال مراتب آن خاندان بعد اتم سعی
 کرده استقاده فیض حاصل نماید و مراتب انخلاص آن بزرگان بجان و دل بجا آرد و
 و خدمت شیخ خود پیش گیرد و نظر بر طلب وصال دارد و از مرشد کرامت و طلبه آواز
 کرامت بهائے اعلیٰ مراتب باطنی است که موجب کرامت است و ذات شیخ را جسم کرامت
 شناسد و هر حرکتی او را سنت طبعی قرار دهد و محبت و اطاعت شیخ بر مریدان فرض است
 چونکه ذات مرشد منظر خدا مدی الی القدر است پس عیب جوئی را چه یارا و عیب جوئی
 عادت دشمنان است اینجا دشمن بذات خود میشود متکلاً شخصی صاحب کشف همیشه سیر
 آفاقی میکند و انوار با میدید اتفاقاً بر چهره پیر او داغ سیاه که نصف چپین او محیط بود
 در دل مرید آمد که این سیاه داغ بر چپین مرشد من اگر بنودی چه خوش بودی خوراکش
 حبس شد تاریکی بر و طاری شد چون مدتها خواب و خور بر خود ناگوار ساخته مشت بهما بسیار
 کشید هیچ مفید نه افتاد آخر پیش پیر شکایت برد شیخ بیستم فرموده ارشاد فرمودند که پیش
 ما آئی و چشم بند کرده روئے ما بین چون غل آورد و دید که چهره مبارک پیر خود بهچو ماه
 چهارده لامع و روشن است همو نوقت آن خطره ماضی یاد آمد تو به کرده فیضیاب گردی

حال آنکه این سخن بد ظنی و عیب جینی نبود مرشد بشر است نه ملک نه جن نه بیت بشر کار بشری
 لازم است همچو خوردن و آشامیدن و خفتن و برخاستن و نکاح کردن و قواله و تناسل
 جاری کردن و بازار و کوچه گردیدن و خرید و فروخت نمودن و منزل طلب قوت نمودن
 و در خلایق هم جلسیس و هم کلام شدن و مریض شدن و دوا خوردن و بجاوداث نامه
 گوناگون در آمدن کار پیری را هیچ ضرورتیست الا کتابت سنت و اجتناب بدعت باشند
 و در امور خاندان خود و هوشیار اگر در نیخال چیزی در نظر مرید در آمد از اجل عقل داند
 و گرنه از صحبت مرشد دور افتد و حال خضر موسی علیه السلام خوب معلوم که در نقص خود
 علیه السلام از امور خضر علیه السلام در میان شان جدائی افتاد پس مایا ترا چه شمار هر چه
 هر چه فرماید پیر و مرید عمل کردنش واجب داند و در پی امور شان شدن خرابی آرد
 درین محل حکایتی خوش اعتقادی یاد آمد و آن اینست باری حضرت مرشد عدا
 در نظر مرید فعلی گریه صادر آورد و فراموش شد مرید دیده و دانسته هیچ در تصور نیاورد
 و نه از مرشد گنایتاً و صراحتاً پرسید و در کار خود شغل و مصروف ماند و اعتقاد هیچ
 سستی نیاورد و نه چنین بچنین کرد و روز بروز اعتقاد را مزید ساخت بعد مدتی پیر از و پرسید
 که ای صادق الاعتقاد اعتقاد تو بر من زاید تر است حال آنکه من کاری نکردنی دیدی
 از من پرسید و نه روگردانی کردی این چه حال است مرید دست بسته عرض داشت
 که احوال روشن ضمیر من مشروط بر عصمت مطلق کجا است چونکه اولیاء الله را گنه ممکن است
 و رفات شما چه اشتباه آید بلکه دیدم که درجه آنحضرت از توبه ترقی یافت چونکه هر گناه بعد توبه
 عبادتی عجیب میشود و دیگر دانستم که اندرون چه راز نیست که فهم من کار نکرد چه محکم پرسید
 است و چون مرید هم چنین اخلاص با بجا آورد و مشقت با کرده از فیض خاندان مستفیض
 گشت و آرزوی او بال گرفته بخاندانی دیگر جو یا گشت باید که مرشد خود را راضی کرده
 اجازت گرفته بخاندانی دیگر بیعت نماید جائز گردد مگر اعتقاد به مرشد اولی درست دارد و یا
 اگر سیری نشده و تشنگی او باقی ماند و ظرف او جویای اعلیٰ هست باید که مرشد او را اجازت
 دهد و گرنه خود بحیله اجازت گرفته بیعت از شیخ نمائی که کامل الهدایت باشند باید گردد و اگر

درست دارد و داند که قسمت خود آنجا بود و اگر نه اینهم رفت و آنهم رفت و یار شد و یغفر هستند
 رفتنش محال و آتش شوق تیز گردد و بیعت او ضرر افتاد و یادید که با اهل دنیا و بطلب دنیا
 مبتلا گردیده و در شریعت و طریقت او فتور می یافته شود و از مرشد دیگر فیض باطن محبت
 و معرفت حاصل نماید و یار هر چیکه با او رشتا در سیده باشد بر آن مختصر محنت شاقه کشد تا که
 قطره دریا گردد و اینهم کمال است تقلیل نیست نه که در بد گردیدن و هر جائی شدن عادت
 دارد و خود را سزاوار اعتبار گرداند و مرید گردد و حق سبحانه تعالی ازین اعتقاد و خیالات
 نگاهدارد و طلب فیض باطنی هر طریقت حاصل کردن کار پهلوانان و شمشاقان محنت
 کشان و زاریان است که خود را از خواهشات نفسانی دور دارند و خطر بر طریقت با
 حاصل کرده بجز معرفت الهی میشوند مگر بیعت سلسله شسته شده نداند و بر بیران کلبه
 نظر دارد و بیعت طفل جائز است که رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم از طفلان
 بیعت گرفته اند باری در مجلس شریف آنحضرت صلی الله علیه و آله وسلم طفلی آمده
 خواجش بیعت کرد حضرت آن طفل را نزد خود نشاند و بر سر او پشت و دست از دست
 مبارک مس فرموده دعا و خیر و برکت فرمودند اگر طفل بر رغبت خود یا با اتباع کسی بیعت
 کرد بعد رسیدن بسن شعور اختیار است که بدست دیگر بیعت نماید یا بر همان بیعت
 قائم ماند اگر چه شایسته پیر است و بیعت زنان هم جائز است از جماعت مشایخین و خواجگان
 خود باشند یا غیر از مشور لازم که ایشان را از عقاید ایمان و اسلام آگاه کند و از اجتناب
 شرک و بدعت توبه دهند و کار همیش را تلقین فرمایند اگر طالب سلوک باشد و بوقت بیعت
 دست خود و دست زنان ندهند بلکه رومال یا پارچه ای که یک طرف در دست شان بدهند
 و طرف ثانی بدست خود بگیرند و در بیعت آوند و تقدیم تلقین کنند ترغیب بیعت یعنی بیعت
 دادن و بیعت گرفتن هدایت از قرآن مجید است کما قال الله تعالی ان الذین یأمنون
انما یأمنون الله ید الله فوق ایدیم فمن نکث فانما نکث علی نفسه ومن اوف بعهده علی
الله ضیوة اجرا عظیما و در احادیث شریف بسیار جا مذکور است و علما بیعت را سنت
 گفته اند و این سنت مثل سنت ختمه است که باین هنوز و مسلمین تمیز آورده هر که ختمه

کرد مسلم پیش شد هر که انکار کرد کافر بنمود گردید و هم برین قیاس هر که داخل بیعت نشد
 سنتی حقیقه گشت یعنی که رسول خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم قوم سنت و جماعت را
 از سه هفتاد ملت استثناء فرموده اند مرتبه اهل سنت جماعت یافت با جمعی شد و هر که از بیعت
 انکار کرد یا دلیلی پیش آورد منکر فرمان خدا و رسول گردید از جماعت سنیان خارج گشت
 و تارک سنت بیعت و تارک ختمه محسوب بشیاطین بنمودان گردید سبحان الله چه سنتی است
 که طریق اسلام و ایمان را با ایت میشود و موصل الی الله را مادی میکرد و در مذہب صوفیه
 علیهم الرحمة بیعت را واجب و فرض میدانند که موصل الی المطلب است اسے پار از
 حق بین و حق پرست این نعمت عظیم را از دست ندهند و زمانه عمر کوتاه است و دشمن
 مہمین در سچے است که خطرات گوناگون بفرزند و دلیل ماسے خرابی میفرماید تا دم
 واپسین دست برآرد اول میگوید که بیعت شرط اسلام کجا هست که بیعت مینائی بلکه
 کار بدعتیان است و هر که این لطیفه شیطان را نمی فہمند و در دل جاسے دهند و از
 اخوان اشیاطین میشوند بلکه دیگران را با خود خراب میکنند و چون کسے بصیحت نیک در
 رسید گفت بدعت پہ طور شد اگر حکم خدا بنودی رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 از اصحاب کرام رضی الله عنہم بیعت نکردنتی حالانکہ طریقه بیعت در صحابہ رضی الله عنہ
 و آل عظام و تابعین و تبع تابعین و در جمیع اولیا سے نادر تا این زمان جاریست
 ہمچنین و لا لہما الا احادیث و کتب و تواریخ پیش کرده تالیف قلوب بجا آورد تا کہ بیعت
 استوار شد ناگاه و سوسہ دیگر و رزوک درین زمان مانند اصحاب کرام رضی الله عنہم
 ائمہ عظام رضی الله عنہ و اولیا عالی شان کجا است اگر کسے هست بقلان فلان عیوب
 معیوب هست بر تقدیر اینخمس اگر قبول کردی تو قابل بیعت نیستی کہ از مرد و جوان تو
 چگونه شود و شقتنا چه طور بردارد این امر ضعیفی را شاید و بوقت اخیر توبہ گیر کہ در توبہ
 باز است بر اینہم اگر فی الواقعی کہ رستہ زرمیاید و وقت نیک میشاید و ای صاحبان
 آخرت اندیش واکے و انامایان و در بین غور فرمایند کہ انوار دین محمد صلی الله علیه و آله
 و سلم و فیوض باطنی آنحضرت جاری و مملو و بے عیب ذات خدا بشرا بشریت

لازم و عمر را قیام و پایداری نیست کسے از عمر خود واقفیت ندارد و هر جوان پیر نمیشود
 پیر سبب الحواس و ضعیف القوی میشود اینجا چراغ را روشن کردن است و جنبه
 از گوش هوش بر آوردن است پوقت قریب بیعت کردن چه سود دارد
 و حشت و در دل موت بر سر اگر انکار کند کافر گردد و اگر اقرار کند نمیتواند مگر این
 بیعت بیعت توبه و نوعی بازتاب اندانی میشود مگر هوش و عقل ایجاب قبول باشد
 و رنه مومن و مسلمین را الله اکرم و شفیع المذنبین است و خدا طلبی از رجه کار و کار خیر را
 استخاره چه حاجت که ساعت و وقت نیک طلبد وقتیکه توبه کرد و خدا جونی نمود
 آنوقت از همه اوقات خوبتر است که این را معراج وقت دانند یا دخول جنت شمارد
 و یک دو گانه جوانی به از عبادت هفتاد سال پیری و مرتبه جوان صالح چه مرتبه ایست
 که پیران رکوع شمار در محراب یشیانی سر بسجود اند حتی که در میدان حشر پیش جوانان
 بهشت از شرمساری پیری رونمایند اے جوان جنتی جنت از دست ندهند وقت
 جوانی را نگذارید و کار بیعت را دست کشایند و چون و چرا را بر طاق دارید و خیالات
 شیطانی را و اگر اند کار امروز بغیر و اندازید چنان نشود که بهار از دست رود و خزان
 بر سر آید بجز و حشت هیچ حاصل نشود و شراط پیر مرشد کسے هست که شیخ سنت پیغمبر خدا
 صلی الله علیه و اله و اصحابه و سلم ظاهر او باطن او گردد و بر عقیده بزرگان سلف ماند
 حضرت سید عبدالقادر جیلانی غوث الاعظم و حضرت خواجه معین الدین چشتی
 و حضرت شیخ الاسلام نج شکر و حضرت سید خواجه بهاء الدین نقشبند و حضرت
 شیخ احمد فاروقی سهروردی مجذ الف ثانی رحمۃ الله علیهم اجمعین و کتب ضروری که
 از علم و فقه و حدیث و تفسیر بهره داشته باشند در مطالع دارند و تا که مجتنب شرک
 و بدعتی شده واقف امور دین اسلام گردد و نیز کتب ملفوظات و مکتوبات و اخلاق
 و توفیق مثل منہاج العابدین و کیمیای سعادت و مانند آنها بر اسے تصفیه و تزکیه
 و پاکیزگی بسیار سفید است و واقف گردد و از دنیا و اهل دنیا احترام از کف دست
 آوردن خود را بوظائف و اعمال نیک تقسیم کند خلوت انزوا پذیرد امیدوار خدا و یاس از

ما سوالا لازم شناسد و تلاوت قرآن مجید نموده باشد و بکثرت ذکر از کیفیات باطن
 بهره مند بوده توبه و انابت و زهد و ورع و تقوی و صبر و قناعت و توکل و تسلیم و
 رضا طریقه خود دارد و از دیدن او حد اسبجانه یاد آید از مجلس او و نیا دور شود و شوق
 عبادت گردد و دل را صفائی از خواطر دست دهد اگر قادر نیست صفائی قلب و مناسبت
 بعالم ارواح و ملائک و از گذشته و آینده علم نقد وقت شود و اگر چشمتی است از صحبت او
 ذوق و شوق گرمی و بیانی دل و ترک و تجرید حاصل گردد و اگر نقش بندگی است حضور
 جمعیت و نسبت یادداشت و پیروی و جزبات و ارادات دست دهد و اگر مجرب نیست
 نیز حضور جمعیت و نسبت یادداشت و پیروی و جزبات و ارادات انچه در لطائف
 عرفانیه کیفیات و صفائی نسبت باطن و انوار و اسرار و کمالات و حقایق که در طریقه
 مجربیه مقرر است پیدا شود و اگر در صحبت او این همه احوال تفصیلاً و تفریفاً ظهور نکند
 صحبت کارگر نشود و نسبت طریقت بر خود داشتن کار رنگ و عار است و اگر در
 صورت تعلیم هم واقف گردد و طریقت را بدنام کردن است و پیشه بزرگان خود اختیار
 کرده سعی بلیغ رساند هرگاه پیران با امور قلیح مرتکب باشند مردان را سنده
 حاصل شود پیری مریدی بتقوی و از فیوض سلوک طریقت میشود و اگر کسی داند که
 پیری از سیفی و عزایم و چله کشی و اربعین نشینی به کیفیت باطن و کشف خرقه عبادت
 میشود این امر کفار و اجوکیان را میباید و ریاضت و پرهیز و ترک ماکولات و -
 ملبوسات تسخیر باطن میگردد چنانچه سیفی با و نقوش و تعویذ و فلیتیه با و دست غیب و
 حکومت جنات برای کسب دنیا است اعتباری ندارد اینهم برای شکم پروری و
 عزت دنیا افزونی و تسخیر امر و سلاطین و عوام است در بنیاب حصول معرفت خدا
 کجا بلکه آخرت هم محال و اتباع پیغمبر خدا صلی الله علیه و اله و اصحاب و سلم دین مسلمانی
 است و راه قرب الی الله مرشد را باید که طریق پیران طریقت و راه درویشان
 حقیقت اختیار نماید و درویشان آنست که با خدا بود و حسن اخلاق که مخلوق با تلاقی الله
 است و طریقی محمدی را پیروی شود و اتباع شریعت گیر و دول از خواطر غیب پر دانسته

ظاهر و باطن با اتباع حضرت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم پیر است
 و دوام حضور که مرتبه احسان است باطن خود گرداند و توحید افعالی یعنی افعال
 خود را از فعل کما عمل دیدن و توحید صفاتی صفات خود را بر توصفات حق سبحانه
 یافتن و ذات خود را و قوت او تعالی محو دیدن این کار و کسب درویشان است
 حجب سعادت و شرافت و اعلیٰ مرتبه ایست اگر حق سبحا و تعالی و تترزه ذاعطا
 کند و محروم نذر و این کار او لیا و الله است و خلافت و اجازت عجب کار عظیم و
 و دشوار است و هر کس و ناکس را شایستگی نیست و شایسته خلافت باطن صفات
 باشد که نسبت طریقه خود و حالات باطن کسب نموده و تهذیب اخلاق و عبودیت و توکل
 و رضا و تسلیم و ترک دنیا کرده و اتباع پیران سلف نموده و میرتبه بلند رسیده باشد و
 مریدان و طالبان را با اشغال بسیر سلوک از قوت باطن خود هدایت نماید و بوصول
 حالات و کیفیات باطن بجز و تلقین از کار اجازت حرام است و خلافت پیران کبار
 که یکی را مغرور ساختن و دیگری را محروم گردانیدن و در راست از عقل و شرع چه
 جای که بی اجازت پیر شدن و بعد مردن پیر بزرگوار پسر نابالغ و بی فهم خیر و شر را
 پیر کردن و با جماع مجلس سمع و تقسیم شیرینی جمع شده بیکر را فقر نموده پیر کردن تا آن
 تقلید با پیر و مرشد شدن محال و نزد مشایخ کرام رحمته الله علیهم ناجائز مگر طریقه اوسیه
 و ولایت بطنی من جانب الله و هدایت الله است آثارشان عاشق رسول الله و
 و مطیع سمن حبیب خدا صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم و علامات و کرامت شان
 بر خلایق کشوف و مهربان درین محل کار مصنوعی حسن پذیر نیست و مجتمع شده یکی را مرفران
 کردن کار احکام وجودگی نادانان نشاط است و مشایخی را چه زیبا بجز کسب باطنی الله
 تعالی همه طالبان طریقت و این نا اهل را رضای خود و رضای حبیب خود صلی الله
 علیه و آله و اصحابه و سلم کرامت فرماید و مستغرق دارد و این یارب العالمین رباعی
 خدا یا بخت سنی فاطمه که بر قول ایمان کنی خاتمه که اگر دعوتم رد کنی در قبول هم من
 دست و دامن ال رسول که و طریقه بیعت گرفتن اینست باید که مرشد با وضو باشد

مرید را نیز حکم وضو کند و اگر بیعت اسلامیه است او را موی و ناخن تراشیده غسل کند
 باقی را وضو کافی است و بعضی بزرگان دو گانه توبه قبل بیعت از مرید ادای کنند
 چنانچه ترکیب بیعت پیران نقشبندیه چنانست هرگاه که شخصی بخدمت شریف حضرت
 پیر و ستلیر مادی زمان جناب مولانا غلام علی شاه صاحب قدس سره حاضر شده
 طلب حق مینماید و بیعت طریقه میخواست حضرت موصوف آنکس را بر طرف مشایخ
 دیگر رجوع بنمایند و مینمودند و میفرمودند که ازین فقیر دیگر مشایخین این شهر اعلیٰ فضل اند
 شما پیش ایشان رفته بیعت کنید پس بعد تکرار بسیار اگر آنکس بجز بیعت حضرت قبله بر
 بیعت دیگر راضی نمیشود و صدق و ارادت بان حضرت در آورد و انگاه ارشاد فرمود
 که استخاره سنت است شما سه بار یا پنج بار یا هفت بار استخاره کنید بعد از آن قصه
 نمایند آنکس استخاره میکند و کیفیت استخاره پیش حضرت عرض مینماید اگر استخاره
 درست شد و در حق آنکس بیعت بهتر معلوم گردید حضرت موصوف آنکس را وضو
 کند و دوزانو و پروسه خود به نشانه استغفار میفرمودند و گفتند که اراده کردیم
 طریقه از طرق اربعه میدارید آنکس هر طریقه که تخصیص کند میفرمودند بعضی کسان حواله
 طریقه طرف حضرت قبله نمیدادند و میگفتند ما عرض از موصل الی المطلب است و در
 هر طریقه که خواهند داخل فرمایند آنکس را در طریقه عالی نقشبندیه داخل میفرمودند
 کیفیت داخل کردن اینست که سوره طیه آن طریقه که در آن بیعت مطلوب
 باشد من ابتدا الی آخره خواند فاتحه بر او اج طیبات مشایخین آن طریقه خواندند
 بعد از آن هر دو دست آنکس از هر دو دست مبارک خویش محکم میگرفتند و می
 فرمایند بگو استغفر الله الذی من ذنب و خطیئه و التوب الیه سه بار تکرار این
 کلمات میفرمایند بعد از آن یکبار امنت بالله و ملائکته و کتبه و رسله و الیوم و الاخر
 و العذر خیره من الله تعالی و البعث بعد الموت یکبار امنت بالله که هر یک
 و صفاته و قبلت جمیع احکامه و سه بار لا اله الا الله محمد الرسول الله و یکبار
 اشهد ان لا اله الا الله و حده لا شریک له و اشهد ان محمد عبده و رسوله بعد از آن

دستش از دست مبارک خود جدا نموده میفرمایند چشم را بند کرده زبان بگام چپانید
 بقلب متوجه شود بعد از آن بروی توجیه میفرمایند و بعد فراغت توجیه دست
 مبارک برداشته برای و سه دعا میفرمایند باین کلمات الہی عاقبت بخیر گردان و
 گناہان عفو گردان از مجبورین خویش گردان و از دوستان خویش گردان ابتلاع
 شریعت نصیب کن فایده و بعضی بزرگان چنین فرموده اند کہ وقت بیعت مرشد
 را لازم کہ از قلب متوجہ شدہ از فیض سلسلہ پیران کبار خود طلبہ و بجناب کبریا
 تعالی قبول بیعت گرفتن و خود را قایم ماندن مرید بوسیلہ نسبت بزرگان التجا
 کند و مرید را پیش خود بچشم ادب بنشانند و خود بجناب پیران کبار فاتحہ خوانند این
 خطبہ بخواند **بسم اللہ الرحمن الرحیم الحمد لله نحمده و نستعینہ و نستغفرہ و نعوذ باللہ**
من شرور انفسنا و من سیات اعمالنا من یدہی اللہ فلا مضل لہ و من یضللہ فلا مدی
لہ و اشدہ ان لا الہ الا اللہ و اشدہ ان محمد عبده و رسولہ صلی اللہ علیہ و آلہ و اصحابہ
و سلمہ و بعدہ مرید را استغفار سہ مرتبہ دہد و توبہ از گزشتہ آئندہ از زبان او
نماید تا کہ خوب بفہمہندیان زبان عربی نماید بعبارت عربی او شان را چو
ایک توبہ در دل جاے گیرد و بعدہ از رکن ایمان او را آگاہ نماید کہ رکن اعظم ایمان
دوست سیکہ توحید و دیگر رسالت این را بفہماید تا کہ شرک و بدعت بازماندہ مطہر
رسالت شود و کلمہ طیبہ اورا تلقین کند و معنیش بفہماید توحید و رسالت ہمین است
بعدہ ایمان اجمالی تلقین کند و آن اینست آمین باللہ و بما جاہد من عند اللہ علی مرادہ
و آمین بر رسول اللہ و بما جاہد من عند رسول اللہ علی مراد رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم
و نیزہ پیران بخوانید اللہم تبرئیت من جمیع الادیان و جمیع العصیان و اسلمتہ الان و اقول
اشہدان لا الہ الا اللہ و اشدہ ان محمد عبده و رسولہ و نیسز مرید بگوید کہ بایعت رسول
اللہ صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم بواسطہ خلفائہ علی خمس شہادۃ ان لا الہ الا اللہ و ان
محمد الرسول اللہ و اقام الصلوۃ و ایتاء الزکوۃ و سوم رمضان و حج البیت ان استطعت
الیہ سبیلاً و بایعت رسول اللہ صلی اللہ علیہ و سلم بواسطہ خلفائہ علی ان لا اشک باللہ

شیاء ولا اسرق ولا اذنی ولا اتقل ولا اتقی بہتان افتریہ بین یدی و ربلی ولا اعصی فی
 معروف و بعدہ اقرار واجتناب و انکار شرک و بدعت و کبائر گیرد و قائم شدن بر ارکان
 خمسہ اسلام اقرار گیرد و چون برین قائم شدہ دست او بردست خود بگیرد و ہر سکہ
 در کدام خانہ ان داخل پیشوی بخواہش او بگوید کہ من با جازت پیر خود ترا در خانہ ان
 فلان قدسے نشان داخل کردم باینطور سہ بار تکرار کند مرید ہم ایجاب سازد و خود
 مرشد این دو استین بخواند یٰ یا ربّ الذین آمنوا اتقوا اللہ و اتبعوا الیہ الوسیلۃ و جاب
 فی سبیلہ لعلکم تفلحون و دوم یٰ ان الذین یبايعونک انما یبايعون اللہ ید اللہ فو
 اید ہر من نکشت فاما ینکث علی نفسه ومن اوف با عہد علیہ اللہ فیسوئتہ اجر اعظیما
 بخواند بعد خود چشم بستہ بسوی قلب او متوجہ شدہ بہتے و قوسے توجہ سازد و تا
 قلب او را در طریقت خود بستہ پیدا آید کہ مرید شایق گردد و فرصتے دست دہد از
 ارشاد مستفیض کند و لکنہ باتباع شریعت واجتناب بدعت و ترک عصیان
 نصیحت دہد و بعدہ برای مرید و حاضران مجلس مومنین و مسلمین با دعا
 و فاتحہ بخواند ذکر کسے استغداد و یاطاقت خواندن ندارد و انرا براستغفار و کلمہ
 طیب و ایمان اجمالی و نصیحت ضروری التفا کند و بعضی بزرگان بعد ان فراغ بیعت
 و دو گانہ شکر یہ داخل بیعت سانیہ حکم میدہند و بعضی بزرگان الوش را ہم جائز دانستہ
 ہچو پیالہ شربت و یا قند مصری و از قلم شیرینی یا از لب خود الوش فرمودہ میدہند کہ مرید
 از نفیض باطن شان بذریعہ لعاب باطن مرید از مرض گناہان و سیایہی شرک و بدعت
 و در شدہ مجلا و منور گردد و بدلیل قول سورہ المؤمنین ستعا و مرید چون مرشد را از اتمل
 المؤمنین دیدہ حکیم حاذق شناختہ و واجبی امراض خود شدہ لعاب شریف شان را
 ہچو آب حیات کا الولد المولود جام کوثر نوش جان کرد ہمہ امراض عصیانچی چون برگ
 باو خزانہ بر باد رفت خود عریان و پاک شد کا الولد المولود گردیدہ بشادوی حیات و
 راہ است برگرفت چون این طوبی را بدعت گفتن نمیتواند بلکہ در اہل عرب ازان
 زمان محال ہر کہ مریش شود و در آب لعاب مجمع مومنین و مسلمین انداختہ

مینو شناند و شفا مییابد و اکثر حکایت نامی بزرگان شنیده باشند که کسی و سله براس
 دیگر طعام خورده خود داشته تشریف ازین جهان بروند و آن صاحب حصه بجز
 آمدن و نوش کردن صاحب ولایت و کشف و کرامات گردیدند و بعضی فقرای پاره
 نان که در دین شان بود کسی آمده طلبیده و اطفال گرفته فی الفور نوش کرد
 بجز و آمدن خلق از عرش تا سری معائنه حالش گردید و از جمال حضرت حامد
 ولی در عطاش و رگتانی دیده شد باری پدر بزرگوار آنحضرت از خرابالیده قدری
 از دندان مبارک قطع کرده نوش فرمودند و باقی را بر بالای طاق گذاشتند
 صاحبزادگان دیگر هم عصر آن آمدند و همه او شان را ایشارت کرده فرمودند که اینجا
 چیزی داشته ام آنرا بگیرید و بخورید و هر یک میرفت و میدید بجز باری سیاه در نظر
 شان نیامد ترسیده باز آمدند از ادب هیچ نگفتند بعد سوسه حضرت موصوف
 حامد نظر فرمودند بغور آنظر حضرت قدسی جناب بلاتامل خرافا و بی فکر گرفتند
 بزرگوار فرمودند حصه هر کس که بود باور سیده و کرامت ماسه حضرت ولی اعظم
 من الشمس است عیان را چه بیان مریدی پیش بیری خدمتها از مدت مدیدی
 کشید باری پیر و مرشد فرمود که اسه مرید پیاله آب پر کرده در حجره من بیا موافق
 فرمودن مرشد خود آب برد و حضرت ذات مرشد آب را دید در دامن گرفت
 در پیاله آب باز آورد و آن آب مثل کف شیر بود و مرید را ارشاد کرد بگیر بگیر بگیر و
 آن مرید طالع بلند همه آب را نوش کرد چون برآمد طیور کجنگ شک مابرس و گفت آن
 مرید نشستن گرفت هر کس که دید سخن آن گردید ظاهرا این چه شد و باطن چه شد
 خداوند حال باطن گفتن دیگر از چه مجال و تاثیر نوش چه رنگهار و نمود و صحبت پیر
 اکثر اعظم است و کسی را از نوش شریف مشرف شد و صحبت ورزیده که خدمت
 بر میان جان بسته شب و روز حاضر باشی و جان فشانمی مینووند باید که او را از
 ظاهر باطن پیرا سیه شریعت گرداند تا که پایش لغزیده نشود و بقعر خرابی
 نماند و کب منزل مقصود همین است بعد مدتی شبیه کرد او را راسته

ابطور لائق شہ سوار گردید اور او طیفہ یا شغلی تعلیم دہتا کہ عادت پذیر و زاویہ گیر گردد
 بعد ازان ذکر اور اتقین کند و از مقام آگاہ سازد و از نظر داشت مقام و ذکر
 با فکر رابطہ بوقوف عدوی و زمانی ویرامفہوم گرداند و خود خبر داری او کند بیغہ توجہ
 بر روزہ از نظر و قلب بسوی قلب او کرده باشند کہ نگ و لوٹ دور شدہ
 انوار مقام او پیدا گردد و روز بروز لذتی و ذوقی پیدا آید و قبض شدن نہ بہمت و قوت
 نسبت خود را در دین و قلب مرید نیز نمایم چنانکہ کہو تر بہ بچہ گان خود اگر کہو تر یک
 ساعت بہ بچہ گان خود خبر گیری نہ حال شان دیگرگون میشوند بلکہ باز صیاد و لیکن
 ہمچنین خطہ شیطانہ در دل مرید پیدا میشود و قربان پیران ہدایت شونیم کہ چہ عبات
 و پرورشی و ہدایت مامضنہ بی پردہ بال را یک بازو و کثرت ذکر و یک بازو
 توجہ خود سر فراز فرمودہ بکا شانہ عرش پرواز نمایند و بازار سبہات پر آرایش
 خاک را بریدہ جو یا می سیرانفسی راہ دادہ براویہ فنامی نشانند ذکر و در قسم است
 یکی جہر و دیگر سہ خفی و در ذکر ہر مفاد کثیرہ حاصل میشود برائے علاج دل
 کہ دفع خطرات و پاسبانی حواس خمسہ و کیو شدن خاطر میشود جزبات و حرارت
 بقوت ضرب ذکر پیدا آید مگر این از صحرائی و تنہائی بے شرکت غیر میباید و ہر جا
 و ہر وقت نمیشود اگر کند خلایق از و ظاہر و باطن با نیز ارشوند خواب و آرام و شان
 را تلخ گردد و انکار کنند لہنگار شوند و گرساکت مانند بے آرام گردد و ذکر بتدی را بلا
 و دیگر بر سرے آید کہ خود می فہمد و خطرات در دل جائے از کہ کسان آواز داشتند
 مرا ذکر بزرگ میدانند و ولی میشناسند پس مابین ایشان بزرگتر ہستم چون این تا
 انفرار و دامنگیر او شد ذکر او خواب شد و فکر و رابطہ او دور شد و صفائی دل اور محال
 افتاد چون کہ تنہائی یا ویرانہ یا صحرای اختیار کرد بوقوف زمانہ خود ذکر جہر با فکر رابطہ بشوق
 و ذوق بضر شدت کردن گرفت حواس خمسہ ظاہری او فنا میشود کہ اولاد گوش
 او بجز صوت ذکر ہیچ نیاید چون چشم کشادہ بہ انوار ذکر گردد چون لذت او چشمید
 از مستی بخود بیوش شہیدن گرفت جوش در تن افتاد از ہر تن موسی لرزہ در

افتاد هوش از خود بود و مساس درست برداشت بجز ذکر هیچگونه خیالی در نیامد
چهره شایستگی و خصوصیت میباید و ذکر خفی عجب ذکر است که از بیان او قلب را ملتهب
و قالب را انحلال پیدا میشود چون ذاکر بذكر اراده کرد همو نوقت ذکر کردن گرفت
و چشم او ز گس و ارسورت بست و صدف دار بر گهر شده پرده آب بر خود کشید
تا نشین شدن گرفت چهره ارغوانی نموده رنگ زعفرانی بر زمین آورد و مقننه
شرم بر سر کشیده گردن بسوی کنار کج کرده دید بدید شد همچو عاشقان که راز خود
بکسی نگوید و خیال وصال و تصور جمال در دل میدارد و بدلیگان گفتن بخش مرتج
الگار و در هر حال بجز ذکر او را کاری ندارد بلکه آب و خور حرام دارد و دیگران از
حال او از یک سر مودا قف نمی شوند و کسی که جنونی گوید و کسی مریض مگر پرده اوقاف
نمی شود بجز آثار و علامت و کار ذاکران خفی همچنین است و کسی از اعمال شان
اگاه می نماید که چه میکنند و چه میگویند و چه میخوانند ما شمار الله چه رازداری و پرده
دار بست این ذکر هر وقت میتوان شد چه خفته و نشسته و برخاسته و در
حرکت و در مثنی و در جمیع عام و در خلوت خاص و کسے رانه ازیت نه اینکار نه پرت
دری نه در بازار کار عاشقان از اجز معشوق بکسے سر و کار چون ذکر خفی را پیشه خود
ساخت کار فکر او بالاتر گرفت هر روز صورتی و دیگر پیدا آید و از حدیث شریف
و از کتب صوفیه فضل خفی بر جهر ثابت است و انانکه بر جهر عمل میکنند در آخر
بخفی اتمام میرسانند و همه لطائف و ازهر بن موسی هر که اذکر جاری میشود اینجا کاف
خفی است جهر تصور نمی شود انانکه در ابتدا بخفی مشغول شوند ابتدا و انتها
او شان یکسان است بلکه سکونت میوززند بهر طور که باشد ذکر افضل و موصل
إلی المطلب است و غلبه محبت بکثرت اذکار و ریاضت میشود و اسرار توصیف
ظاهر میگردد و آن دیدن یک هستی در ملکات است نه آن ملکات را عین
ذات حق سبحانه تعالی گمان نمودن در خیال سالک را استغراقی و حاصل
پیدا میشود که بوهم و خیال همه ملکات فنا شده یک هستی رو بیناید چون

حالتش فرو آمده ازان خیال باز ماند یا شیخی صاحب قوت دست او گرفته
 بالا تر آرد چون نصید بر خود مانند بید لرزید و توبه کرد از مقام بمقام اعلی
 فائز گردید مقامیست و به تقلید باب حال بوجهم و خیال این معرفت بر زبان
 راندن و خود را موحد گرفتن و در است از عقل و شرع و اولیاء الله و
 حضرات صدر صد و در طرق و مطیع ایشان این حالات را دیده اند و
 یافته بعد ان فراغ حال خود بحال یکدیگر هم کلامی فرموده اند نظورات
 برده اند و تاویلات کرده اند چون بحر فیوض شفقت آنحضرات هر کرا
 دستگیر شده موافق مذاق انبیا علیهم السلام مستفیض و ممتاز گردانیدند و
 رویش با خدا و بر تبه احسان رسید و در کلام حضرات صوفیه و در آتش
 بی بردن و چون و چرا کردن و طعنه زدن کارگر است و شیا طبعی است
 که شیطان در عرق حسد غرق شده امر حاکم را فراموش کرد ملعون گردد
 و جامه آتش کبر بر خود راست کرد و خاک و در چشمش افتاد و طوق در
 گردنش افتاد حقتعالی هر بشر را از کار شیطانی محفوظ دارد و بنی آدم را کار
 پیشانی سزد تا که ذکر و فکر نصیب او شود و نرسد سالکان طریقت و معارفان
 حقیقت ذکر و جنبش و لغارت تعلیم طالبان میدانند و آن اسم ذات
 نفی اثبات است یعنی الله هو گفتن را اسم ذات میگویند و کلمه تهلیل
 یعنی لا اله الا الله را بطله کردن نفی اثبات میگویند فقط اسم ذات
 من ابتدائی الی آخر سلوک اسم ذات میکنند و بعضی هم برین
 مثال نفی اثبات را میکنند و بعضی از ابتدا از اسم ذات کنایه آید
 به نفی اثبات میرسانند و بعضی بر عکس این کنند و هر سالک که در طریق
 بھارت داشته ازان طریق اقدس فیضیاب شده باشد آنرا خوب واضح
 و آمان که در کتب مسائل دیده کلامها میکنند او شان در اکثر غلطی می افتند
 و از شرمندگی چون و چرا و تعالی سانی و لاف زنی را کرمی بنده و در هر

فکر و بجز رغبت با موج زن اند و فیوض اسرار با جوش زن و آن اسرار
غامزه و رموز بیواسطه متلذذ اند بجز شهسواران سالک طریق معرفت حقیقت
و شناوران بحر قناییت دیگر را چه یار که سر مو حرکت آرد و بقول سعد
علیا رحمه رباعی ایرغ سحر عشق ز پروانه بیاموزم کان سوخته را جان نشد
آواز نیامد این سرعیان در طلبش جنج برانند کازا که خبر شد خبرش باز نیامد
پس لازم آمد و ضرور افتاد که پیش غیر مقلد و صوفیان کتاب خوان نه نشیند و
خود بدست او نشان به بیعت نداده چونکه از حالات و روزات صوفیه بمسب و اراوت
واقف نیستند بچاره طالب حصول طریق معرفت چه جایکه از شریعت دور افتاده

در ضلالت مقعر شرک و کفر در افتد اللهم انی أعوذ بک من شرور الشیطان و اهلنا الصر
المستقیم لهذا طالبان را باید که بدست شیخ که سلسله صحیح باو نشان رسیده باشد و
شکست در سلوک فیض که از شیوخ کبار حاصل کرده باشد از ان بیعت گرفته و
بوجه دوام بحال خود بکار برده باشند و اتباع شریعت غره و پیروی کنن
حبیب صلی الله علیه و آله و سلم پیش داشته و ترک بدعت و اجتناب امور ضلالت
و ترک کرمات را عمل خود سازد تا که شریعت مستحکم و مستقل شده پیشه سلوک اختیار
کند و بدست چنین شیخ بیعت گرفته در سلوک مشغول شوند اگر سهو و خطا
پیش آید از مرشد خود خوف کرده پرسیدن طاقت نیار و لازم که این رساله را -
دید و بغور فهمید بطریق ارشاد مرشد خود هر مقام با فهمیده و تصاویر دیده اشغال
بهر مقام خود پیش گیرند و یاد دارند و تعلیم دهند و زاد کم الله تعالی فیوضا و برکتا من
فیوض پیران کبار -

فصل دوم در بیان مراقبه لطائف خمریه و مشربات

بدانکه در طریق نقه نقه شعبه به مالیه زاد الله فیوضا و برکتا الی یوم الدین ده لطائف
در کمالات و هفت حقایق و حسب صر فزاتیه و غیره مقرر است که حصول آن
بدر تعلیم و تلقین است و فیض بزر خود بدیدن کتب با و اقوت مزاج خود اصلا ممکن

نیست بدان اسے طالب صادق و شناسا و بحر سلوک که سبق اول طالب را
 توبه داده در طریقه عالی سلوک خود داخل کرده تا کید ادا فی نماز پنجگانه بکشد و
 وقت مراقبه معین گرداند و بوقت منوجه شدن مراقبه اول فاتحه بنام پیران
 بدهد و بعد استغفار بست و پنج بار بخواند این الفاظ بگوید که من متوجه بهستم
 بسوس قلب و قلب متوجه بطرف اوقات که بچون و بیگونه هست ازان ذات
 فیض می آید بر قلب مرشد من و از قلب مرشد بر قلب من می آید و بمعنی ازان
 الفاظ در تصور دار و می بیند که من بینم در قلب و در قلب نور خدا و نور ذات مملو و پر
 است و بقوت مرشد ترقی مییابد لکن تصور داشته زبان بگام چپ ماند و چشم
 به بند دو جلسه ادب به نشیند و وضو ظاهر و باطنی بکند و وضو ظاهر
 عبارت است رو و دست و پا و مسح سر کردن است و وضو باطنی پاک کردن
 خیال است از جمیع خطرات را بید کند و باین جلسه بزبان قلب اسم ذات بپند
 الله هو الله ذکر کند بعد ولست و پنجه از دریل و نهار چه نشسته و برخواست
 بیدار چه خفته چه خورون و آشتامیدن و چه در رفتن و ماندن و قلب چنانچه
 قلبی عبارت ازان است زیر پستان چپ بقاصله دو انگشت مائل پهلوی بشکل
 صنوبر است و آن قلب حقیقی واقع است که وسعت آن در تصور طالب
 آمدن سهل و آسان نیست رنگش مائل بزرودی همچنان مشقت کند و توجه به
 خود گیرد که در قلب حرکت پیدا آید و رنگش معائنه گردد و مشقت نخورده طریقت
 بدنام نباید کرد و سبب نشی منزل طے کردن محال است چون شوق و ذوق و
 پیدا آید که شغل لطیفه روح کند و آن زیر پستان راست مجاذی آن
 دو انگشت بتصور بالاگزشته الفاظ مذکوره لحاظ داشته بگذرد کور بعد و
 مسطور شب و روز مشغول و مامور باشد و توجه شیخ دوام گرفته باشد و ناخن
 نکند و خلعت گزیند چندا که حرکت روحی که مقام دوست و فرشت برنگ روح
 در تصور آید و بصورت خیال ذکر اسم ذات فهمیده شود و زان پس لطیفه

سرکه مقاش بطرف پستان چپ بفاصله دو انگشت مائل بسینه زنگش سفید همچنان
 ذکر دوام و رابطه شیخ نماید که بجز شیخ و صوت ذکر هیچ در تصور نیاید و خطره که اگر
 دخل ندیده است که حرکت پیدا کرد و تشکین خود سازد و خدمت شیخ پیش گیرد
 من بعد لطیفه خفی که آن بطرف پستان راست بفاصله دو انگشت مائل بسینه
 زنگش سیاه براق و بر نیمه مذکور عدد مسطور بطریق مذکور شب و روز
 مشغول و مصروف باشد و خدمت شیخ پیشه خود گرداند حتی که لطیفه مذکور
 ذکر و جاری گردد و نورش فهمیده شود و لطیفه خفی در وسط سینه زنگش سبز
 مقامیت پس اعلا و لطیفه ایست از لطیفه ماسه اقصی که لطائف امر باین
 اختتام مییابد و برین کثرت بسیار و شوق بے شمار گیرد و هر روزه عدد مذکور
 را همچو آموخته بر هر لطیفه قسمت کرده بکند و بر لطیفه سبق زیاده تر معمول
 داشته شب و روز مداومت کند چنانکه بجز تصور لطیفه و فکر و ذکر هیچ در
 نظر و تصور نیاید و بعد چند مدت که حفا و لذت شود و استغراق و بیخود
 طاری گردد لطیفه نفس که از لطائف عالم خلق است و مقام آن در وسط پیشانی
 بنیال و تصور بر پیشانی همچو قرص آفتاب تصور داشته بذكر اسم ذات از تصور
 چنانکه به لطیفه نفس ذکر میکند باین روش در مراقبه روابط و ضوابط شود و حتی
 که در پیشانی حرکت پیدا آید گاه گاه همچو قرص آفتاب پیش نماید و درین مقام
 مشقت بسیار پیش گیرد بلکه کم خوردن و کم گفتن و کم خفتن عادت دارد و در ذکر
 و فکر و محو ماندن و زان پس تعلیم قالب کند و آن از هرین موثر و پلایه
 لطائف است را قالب مینامند باید که از لطیفه قلب تا لطیفه نفس یک زبان
 شده از جمیع لطائف مذکور مشغول گردد و رفته رفته ذکر لطائف سسته فهمیده
 میشود حتی که هر شے در نظری آید و در سماعت در آید خود را مستقل دانسته
 از راه فرار نشده و پانه لغزیده تصور بذات طلب احدیت را شوق و
 ذوق پیش گیرد و شریعت را از دست ندهد و زبان بیان چون و چرا

بر نیاید چون قالب بقوت و جزا است و تله ذات بذوق و شوق در آیه و شکر
 یابد کم خطر گے در یک ساعت رود و همه قالب در اسم ذات ذاکر متحرک شود و پاید
 که مشرب است را به فعات تصویریده بمقارش شغل پیشش گیرد بهر مقامیکه اولوا عظم
 علیهم السلام بر لطیفه شغل خود سازد و تحقیق کند که چه فیض است و چه مرتبت حاصل
 میشود بطفیل پیران کبار خود عجب تله ذوق فانیست و مرتبت است اما در لطف
 راه رود و اگر نه همچو نایبنا منزل طے باید کرد مگر سالک در سیر و تماشا خود را غنید از
 و بمقصد خود راه گیرد و بجز ذات تصور صغاتی را ترک کرده آهسته آهسته نمود
 را در فانیست احدیت فنا سازد که گوهر مقصود حاصل آید و مشرب است خسته
 یافته اند و تعلیم میفرمایند چنانکه لطیفه قلب آدم المشرب است تصور چنان
 نماید که من متوجه هستم و فیض از ذات احدیت بر قلب آدم علیه السلام بعینه که
 نور محمدی در دست شرف آدم چنانکه علم الاسما و کلها وارواست یعنی صفات
 آدم که ازان شرف که سائر مخلوقات است که مورد ذات فیض و احدیت است
 ازان فیض تنزل یافته بر قلب پیر خودی آید و ازان بر قلب خود تصویریده
 و مشرب آدم همچنان مشغول و مستغرق شود که فیض بر خود جاری گردد و زان
 پس بسو مشرب نوحی و ابراهیمی متوجه گردد تا که ابراهیم المشرب حاصل
 آید که مورد فیض آن لطیفه روح ملخوظ فیض ابراهیمی و نوحی است که مقام
 خلعت که مرتبه عاشقی و صبر و رضا رود بر تجلیات انوار جمال محبوبی ساخته و
 گداخته متله ذوقصال باشد و بر سر بطرف مشرب الموسوی متوجه شود حتی
 که مستفیض ازان فیض گردد و بر رفته مشرب العیسی الحافظ داشته منتظر
 فیض در شغل مشغول شده کار خود پیش گیرد و لطیفه اخفی که مقام محمدیست و
 محمد المشرب مینامند اینجا عاشقه و معشوقی هر دو موج زن بامواج کلمات
 کلی جوش زن اند ازین حقایق و حقیقت محمدی سالک را مفضلاً و مبرهن
 و منكشف گردد و در دوام در ذکر و فکر مشرب است را پیشه خود ساخته مشغول

و مصروف گردد تا که مشربات را حاصل سازد و از پیر خود توجه گرفته قوت داده باشد حتی که خوب واقف و ماہر با سقداد خود گردد و بذکر اسم ذات مفهوم گردد چون سالک بر پخالت رسد و پختگی پیدا آید و خطرات گامی روی ندهد و متوجه بفکر شود و ذکر را بچهار جوارح حوالہ کند خود بفکر ذات مستغرق شود از بنجام اقبہ احدیت کار گیرد و نیالات خود را از ذکر بردارد و ذکر را بجمولات لطائف کند و خود بفکر احدیت مشغول گرداند و بوقت متوجه شدن این لطائف گفته تصور دارد که من متوجه ہستم بسوسے آنذات کہ بیچون و بیچگونه و بی شہم و سنی نمونہ و جامع بجمع صفات کاملہ و منزہ از جمیع نقصانات و آنذات احدات تصوریدہ آہستہ آہستہ بحیال خود را فنا سازد و ہمہ کون و مکان را نیست و نابود داند حتی کہ خود بیہوش شدہ از کثرت شوق و ذوق بیچ در نظرش نیاید بخیر خیال خود رفته رفته بیہوش شدہ بر وطاری شدہ فنا شدن گرفت و در نظرش ہیچ نیاید و نہ بیند در دیوار چو آئینہ شدہ از کثرت شوق مصرع ہر جا کہ می نگرم روئے ترای بنیم با حاش فائر گردد و در بنجا خود را مستقل داشتہ پا بر خود را لغزش نکرده محکم شدہ شریعت را از دست ندہد از زبان بیچ نہ بر آید و بفکار حال چون و چرا نکند چہرہ کہ غلبہ شوق و کثرت ذوق و وسوسیدہ نہ این آہستہ نہ آن ابیت چون ثابت العقل و قوس فہم شود ذات را ذات و صفات را صفات فہم و بیہوش شدہ را بر ہوش غلبہ ندہد و پختہ کاری و فہم عیار شدہ واقف گردد و خود را خود فہم و ہر چیکہ در سر پیدا آید و بیے سکری اظہار نماید بلکہ تاویل را پیش آرد این مقام نہایت مشکل است آن اوراک و این فہم بسیار دور است آن فنایت و این موجودات بعد المشرقین است و آن حالی دیگر داین مقام دیگر۔

فصل سیوم در بیان مراقبہ محبت

و محبت را ناقصین دہد و آن ہچنان است کہ قالب را بداند اگر بکثرت قدیم دارد

و نفی اثبات شروع کند باین رابطه که لا از انات تا گام برساند و الله را برکت
 راست فرموده و آلا را از آنجا بالا سه لطائف کشیده الله را بر قلب ضرب
 نماید اول طریقه مذکور چشم به بند دوزبان بگام چسپاند و این الفاظ بگوید که
 من متوجه هستم بسوئے انذات بزره ذریه من است هر شائیکه سزاوار است
 از ان ذات هر ذره دره مرشد من می آید و از ذات مرشد مادی الی الله
 بذات من دارد و میشود چنانکه و آن با صراست مرا هم بصارت داده است و ا
 آن کلیم هست مرا هم کلام داده است و آن سیمع است مرا سماعت داده است
 و همچنان جمیع حرکات و سکانات ظاهری و باطنی و اسات خود را بذات واحد محو
 باین تصور فکر داشته ذکر رابطه را لحاظ داشته علی الله و اتم کشاغل شده
 کمر بر سعی و حصول مقصد را به بیند چنانکه صفات خود فنا شده صفات او را اثر
 پذیر گردد یعنی سماع و بصیر و کلام همه حواس خود فنا شده استغراق فنایت
 غالب آید و از توجه و صحبت پیران کباب در زمان قلیل چنانکه هر ذره و هر شے
 رو بفنا شده معیت دست و پدای یار هو شیار باش خود را ساخته علی الله و اتم
 در عبات و زهد و تقوی و اتباع سنن حبیب خدا صلی الله علیه و آله کسلم
 پیشه خود گیرد و زبان را از چون و چرا بردارد و از کار نامشروع و از مجلس
 بدعتی خود را محفوظ و مامون داری تا که در قبضه شیطان نیائی و خراب نشوی
 این کار بزرگان ماسلف است که بکرامات و ولایت رسیده اند چون و نفی
 و اثبات مشغول شوی بمعنی هیچ نیست مقصد من نجر پاک لمخوض شوی و چون نفی
 و اثبات بصدر رساند محمد الرسول الله را ختم کنی و از جس نفس فواید بسیار است
 باید که دم از یرنات بند کند و بقاعده بالائی مذکور لا را کشیده تا گام برساند و
 الله را آلفد راست فرود آورد و آلا الله از کف به بالا سه از لطیفه روح
 اثرش بر لطائف امر پذیرفته بضر و شدت چنان ضرب نماید که اثر حرارت
 در لطائف پدید آید و در نفس را عادت گیری و بوقوف عدد و نفس مفهوم

شوی برین طریق بر قلب ضرب نماید هر قدر که قوت حبس داری بعد و طاق
 گذاری چون دم را فرو گذاری بلفظ محمد الرسول الله ضم نموده دم را واکنی
 بحتی الوسعت بعد و طاق ترقی دهد حتمی که بعد ما رسد اگر نتواند بمقدور خود
 آرد و از حبس کردن غللی و یارنجی پیش آید نکند بلا حبس در ذکر فکر نفی و اثبات
 علی الله و ام مشغول شود و افعال خود را در افعال الهیه حتمی که افعال الهیه رو
 دهد افعال خود فنا گردد و بصبر و سماع بجز افعال الهیه در فهم هیچ متصور نگردد
 همه ذرات وجود بشهود او شاهانند چنانکه حق سبحانه تعالی میفرماید و هو حکم
 اینما کتم معنیش ملحوظ دارد که من متوجه بهستم بسوئے آنذات بشان که سزاوار
 است بمعیت ذره ذره مایع و همراه بر جزو کل چه ظاهر چه باطن بطور
 که سزاوار است بلکه رفته رفته بهر ذرات کونیت شهود میباید سالک -
 در خیال چون وقوف اتکم یا بد خود را از دست ندهد و طالب ذات احدیت
 را جویند و پویان علی الله و ام فنا ساخته باشد و بهر فعلیکه و وجودیکه ظهور
 یابد و صادر شود بجز بمعیت رافات هیچ تصور ننماید و خیال لے ازان بفرمود
 و هوش را قرار داد و اتباع حبیب خدا را دور نکند تا مستحکم و مضبوط و قوی
 العمل ماند.

فصل چهارم در بیان مراقبه اقریت و محبت و اسم ظاهر و معنی اسم باطن

ازان پس مراقبه اقریت حاصلک الله قرب الی الله درین مقام باید داشت
 و گذشته را گذشته پاس و وقوف دارد تا که از قوت لطائف قوت و کرم
 پیش بگیرد و ترقی یابد بر لطیفه قلب و بر لطیفه نفس کثرت فکر را عادت
 دارد و مراقبه اقریت چنانکه حق سبحانه تعالی و جانشان ارشاد فرماید نحن
 اقرب الیه من جبل الوسایل - یعنی نزدیک تر هست از ذات خود

آینه ان است که لطیفه نفس راسته و نیم دایره است ازان دایره اولی مقام
 اقریت است لحاظ و تصور آینه ان دارد که من متوجه دایره اولی هستم فیض
 ازان ذات پاک می آید که آن ذات از من بمن نزدیک تر هست ازان ذات
 فین من می آید بر لطیفه نفس و بعد دایره اولی مرشد خود - و از دایره مرشد
 خود بر لطیفه نفس و بر دایره اولی من می آید گفته نظر بر پیشانی داشته
 متوجه مذکور و گفته اثبات لسانی کرده باشد بعد دست و پنجه را بار یا بوسه
 خود مگر علی الله و ام مشغول و مصروف باشد و زهد و تقوی و عبادت را پیش
 خود گیرد چون تربیت زیاده گردد و مشقت هم زیاده شود کم خوردن و کم گفتن
 و کم خفتن پیشه خود اختیار کند و ذکر و فکر را پیشه خود سازد بلکه فکر را ترسیده دارد
 تا که در و محو گردد و درین مقام انوار با سبب گوناگون همچو قرص آفتاب یا شمع
 وزیدن و زیر و بالا رفتن پیش من می آید و تجلیات بے شمار هویدا میگردد بلکه
 سیر هم درین انکشاف صاحب کشف را حاصل آید مگر مطلب از خود دست
 ندید و جز بات فوقانی بالاتر کشش میکند و از ملاقات اولیا و الله قانع نمیکردد
 درین امر مشغول نشود سیر انفسه جویان و خواهان ذات او تعالی باشد و
 سیر آفتابی را ترک دهد چرا که مقصد خود فوت نشود از راه بے راه نگردد و این
 الفاظ و تصور دارد و بزبان بگوید هیچ نیست مقصد من بجز ذات پاک
 مقصد من توئی رضا و محبت و معرفت تو بده ترک کردم دنیا و آخرت را بجز
 تو گفته و فکر و ذکر مشغول گردد و تصورات و خطرات لایعنی را دور کند و در زمان
 قریب قرب حاصل شود لذت قربیت دست دهد و در خیال پیشه عبادت عاده
 گیرد تا که مشقت بر باد شود و در فریب شیطان نیاید حفظك الله من
 شر و الشیطان - صحبت شیخ چون اکبر اعظم است و گرنه بے راه
 و بیایق گردد و ذات خود را من خود را در کوزه غرکات نه اندازی تا که
 پشیمان در گردان نشوی و بگفتگوی دیگران بر ترغیب سخنان داعی در تنهائی

نه انقی و رابطه را لازم داری تا که حامی خود گرد و دو کلام حال را از مثال سرزد کنی تا که
 بحفظ و امان باشی و در طریقه عالی قادیه زاده اند فیوضهم بعضی این مقام نصیه
 و محمود میگویند تلقین و تعلیم میفرمایند هر که قرب حاصل کرد و اتباع و اطاعت
 ظاهری و باطنی پیش میگیرد تا که پیشه محبت پیش آید محبت را از حبیب رضامند
 و خوشنودی او کار گیرد و لذات خود را ترک دهد بجز محبت حبیب تا قدم محبت
 پیش دارد این مقام نازکتر است بجز رضامندی حبیب و دو صالش هیچ بخوید
 و نه طلبه هر چه جوید برضای او جوید تا طریق محبت فائز گردد و بیت هر زمانی
 روئے جانان را نقابی دیگر است هائ هر حاجابی را طے کنی حاجابی دیگر است
 چنانکه میفرماید او سحانه ایچ بختم و یچوند طریقه اورا یاد گیر که سستی بر خود محکم
 به بند و چشم عقل و فهم کامل را و اکئن و قیاس را ثابت دار فغهم از دایره ثانی تا
 دایره قوس را رابطه مراقبه محبت را تصور دارد و سیر او سیر فوق عرش است
 این را بتدریج و آهستگی حاصل کرده باید و بگوید که من در دایره ثانی هستم او که
 اصل او لے است فیض آید از ان ذات که دوست میدارد مرا و من دوست
 میدارم اندانت را از ان ذات فیض نازل میشود بر لطیفه نفس و دایره ثانی مرشد
 و زان بر لطیفه نفس و دایره ثانی من فیض محبت وارد و نازل میشود و همچنان فیض
 محبت از دایره بدایره اصل باصل تا قوس وارد میشود و همه اسما و صفات که بر
 لطیفه من که انانیت است از دایره اصل و میکند و فنا و جزایات رو میدهد حتی
 که خود فنا شده هیچ تصویری باقی نماند همچنین از قوس که اصل دایره ثالث
 است فیض و محبت بر لطیفه دارد میشود در اینجا یعنی برین دایره ثلاثه و هم تحریر
 لسانی را بلحاظ معنی دارد و مفید افتد و در تصور و فکر داشتند مستغرق در فناء
 چنان شود که خود را محو نموده فانی گرداند که در تصور نیاید و نیاز دوری بخواه امتیاز یافته
 میشود که از قلب کثرت انوار یقین و قوت در عین و طول فوق و تحت بیرنگی
 معائنه گردد اکثر درین حال کشف را انکشافات میگرد و علامت او آنست که سایلک

که سیر دائره قطع میشود بهائتد ر نور نورانی بکمال لعلان و شعثان هویدا
 منکشف میگردد و اگر کسی را بر دائره قطع شده است مانند آفتاب که در وقت
 کسوف بنی نور مینماید و همچون خدق معلوم میشود بنی کشف را هیچ معارضه
 نکرد و مگر جز بات قویه و بیخودی و استغزاتی را و زبرد و زیاده گردد و مگر کثرت
 ذکر و فکر علی الله و ام میباید و گرنه مبہوط و ملسوب میباشد هر که سالک تا اینجا
 رسد ولایت کبریٰ او را حاصل گردید و تمام شدن مراقبه محبت و دوائر
 ولایت کبریٰ علامت آنست که معامله فیض باطن بدماغ تعلق داشته
 شده است و آن بسینه متوجه میشود و از رسینه تا دوائر و بدماغ دوائر و
 سائر میشود درینوقت شرح صدر حاصل میگردد که سعت سینه آنقدر وسیع
 و مسوط است که از بیان خارج از تحت زمین تا بالا عرش بے کیفی و سنی
 چگونگی حاصل آید و علامت شرح صدر بطریق وجدان رو میباید و سالک
 چون دچار انبایه و بر مقام رضا و بر جمیع احوال راضی برضا و تقویض بقضا
 میماند و صبر و توکل و تنهایی و از حلق اجتنابی پیشه خود داشته مراقبه مسی
 اسم ظاهر شرح نماید و مورد فیض این مراقبه لطیفه نفس و لطائف خمس عالم
 امر تصور یده در ذکر و فکر مشغول و مامول دارد و تلقین کند که من متوجه هستم
 بسوی اندات که مسی اسم ظاهر است از ان ذات فیض می آید بر لطیفه نفس
 و دوائر آن مع لطائف خمس امر شده خود و از ان ذات پاک بر لطیفه نفس و لطائف
 عالم امر من گفته از دماغ تا بسینه مورد فیض مسی اسم ظاهر تصور نماید چنانچه
 حق سبحانہ تعالی میفرماید و هو الاول و هو الاخر و هو الظاهر و هو الباطن لعلان
 داشته خود را فانی و میثال داند و ذکر رابطه را از دست ندهد و ذکر کرده و فکر
 خود را مشغول دارد حتی که خود ذات فکر شود و خود را فراموش سازد تا سیر
 این مرتبه اسما و صفات و شیوات و تعینات را بجزا و ذات هیچ تصور نیاید که
 همه کون و مکان در باطن او فنا شده بجز و قوت ذات محبت هیچ نیاید و نهان

رفته رفته اہل کشف را انوار ملائک و انوار شان بنور سے پیش آید تاکہ ولایت
 علیا اور احاصل آید و پشنا سد مگر مطلب خود از دست ندد و ریخال سالک استقامت
 پیدا گردد و ہمون زمان اور امر اقبہ مسعی اسم باطن تلقین ہو اور ولایت علیا یعنی
 ملائکہ عینا منہ بگوید کہ من متوجہ ہستم بسوئے انذات کہ مسعی اسم باطن است
 از ان ذات فیض سے آید بر عناصر ثلاثہ مرشد خود یعنی آتش باد و آب و اتر
 عنصر ثلاثہ مہتر کہ بر عنصر ثلاثہ خود وارد میشود و ریخا سور فیض عنصر ثلاثہ است
 متصور یعنی ہمون آیت یعنی ہوا باطن را از ظاہر تریج بخود ملکہ باطن
 گشت ظاہر و باطن ہمہ بجز ذات ہیچ متصور سے نگرود و خود را وہمہ عالم را
 در باطن خود فنی سازد و صحبت شیخ را علی الدوام واجب دانستہ توسل
 بحال خود گیرد و از توجہ مرشد خود بکثرت ذکر و فکر عناصر ثلاثہ را جزبات میرسد
 و عروجی واقع میشود و احوال لطیفہ و کیفیات فنا و سیرتگی بر عناصر وارد
 شدن میگیرد و فنا در ذاتیکہ مسعی اسم باطن است میر میشود و انفعال
 و احتکاک بر خود ہوید میشود و پیدا گردد و بہر تہ قدس بقائی و بہر تہ اعلا
 میرسد و دوبہ مناسبتہ بملائک کرام بہر سہ اہل کشف را این احوال معائنہ
 گردد یعنی ملائک مادر نظر سے در آید و زیارات بزرگان و اولیاء اللہ باو
 میر میگرد و خود داخل مجلس ایشان شدہ از مقامات اسطی پرہ ور میشود
 مراقبہ ذاتی کہ مسعی اسم باطن است سور فیض عناصر ثلاثہ سوائے عنصر
 خاک باید کہ در ریخا تہلیل سانی و در و شریف بکثرت و نوافل با طول و خشوع
 و خضوع کردہ شود و اعمال شریعت را بجا اتم لحاظ دارد و ابرار را مبتین و
 منشرح نگراند درین ولایت کہ حاصل میشود مانند توحید و جود و شہودی
 لائق اظہار و ہیچ وجہ قابل بیان نیست و کم ظرفان و بے فہمان در گفتگو
 سے در آید در کمتر اوقات و قریب زمان مسلوب الحال ہنچو نزدیکان بی ہر
 دور و دوران با خبر در حضور میگرد و در از را برون انداختن کار غمازان

است سزائی او بد کردار و نه اعتبار است زبان از کج آریه قیاس چه دارید که
بیان او من فهم فهم و هر جائه ذی دیگر است هر مقام را بهر حال ترستی دارد و فهم
دیگر آرد بیت هر زمانی و سبب جانان را نقاب دیگر است بچ و هر محاسب
را که طی کردی حجابی دیگر است بچ زبان بریدن به کنج خیال خاموش نشستن

بهتر و افضل است و پیروی شریعت محمد مصطفیٰ صلی الله علیه و آله و سلم
شدن ترقی بخش هر مقام و اعلیٰ درجات است ورنه در مغاک بلا و وحل
خرابات و دوری افتادن است حال را از مقال گفتن نمی تواند بجز کذب
را و دخل دادن و کذب الپائی عظیم است در دنیا و آخرت خراب میکند و
دروغ گور ایسی عنوان بیت و نذر د باید که در حال خود مستغرق شده باشد
ذات او انا فانا لیل و نهاراً هر مقامی را بمقامی دیگر بشوق و ذوق خود
کبیرت ذکر و فکر و عبادات و توکل و صبر و وفا پیشه خود داشته جوین مقصد
خود شده بجز بنات پاک هیچ تصور و خواہش مطلب ندارد تا که مقامات

علیا اورا دست دهد
فصل پنجم در بیان کمالات ثلاثه

و از اینجا کمالات ثلاثه را نیز صمّ بیان عرض می پردازم یعنی کمالات
نبوت و کمالات رسالت و کمالات اولوالاعظم و مراقبه کمالات نبوت
مقام نبوت از ولایت بعد از او کبریا و علیا افضل است بلکه ادنی مقام نبوت
با علیا س علیا درجه ولایت میرسد چونکه از همه اقسام دلالت مرتبه نبوت
اعلیٰ تر است یعنی طے کردن مراتب و ولایت با از سرفرازی مرشد کامل و
از توجه عنایت الهی رشتات از بحر نبوت فشان شدن میگرفت بر شخص
از طغیانی پیر میشود و عقل بچ گان بر عقل پیران فوقیت ندارد و انانکه
میفرمایند ولایت توجه ان الحق و نبوت توجه الی الخلق خوب فرمود
اند چه باریکی و نازکی فهم است یعنی طلب جو یا س مطلب شده چنانچه

الی المطلوب است و آن نبوت چه مرتبه ایست که خود مطلوب شده
 رو بسوسه طالبان آوردند این نکته را سالکان و دورینان را نظر
 در هر وان منزل حقیقت خوب نمی شناسند و آن حدیث که فرموده
 مخبر صادق صلی الله علیه و اله وسلم الولاية افضل من النبوة است مرأ
 از فضیلت حضرت محمد مصطفی صلی الله علیه و اله وسلم است یعنی ولایت
 محمدی از جمیع مرتبه نبوت انبیا افضل است و آن حضرت را حق سبحانه تعالی
 افضل الانبیا گردانیده است همه مقامات زیر مقام محمدیست چه عجب که ولایت
 حضرت از نبوت دیگران افضل باشد نه که قسم ولایت هر کس از نبوت افضل
 باشد هر کس که فهم باطنی و عقل سلیم دارد خوب فهمد اینجا الف لام احدی
 است که ولایت خود را بر نبوت دیگران تفصیل داده اند اینجا لام جنس
 و استغراقی را محل ندارد چونکه اجتماع ضدین بر اقوال با سدی دیگر فرموده
 خدا و رسول لازم می آید اذ اتا تقض تفارق چنانکه قال الله تعالی ما کان
 محمد اباً احد من رجالکم ولكن رسول الله وخاتم النبیین و خود فرموده رسول
 صلی الله علیه و اله وسلم که مرا حق تعالی خاتم الانبیا گردانیده است این
 لفظ تقض اگر شاد فرمود پس بر حضرت صلی الله علیه و اله وسلم نبوت ختم
 گردید کسی بنی تا قیام قیامت نخواهد شد و از زمان آن حضرت ختم المرسلین
 صلی الله علیه و اله وسلم تا این زمان هزار بار اولیا الله و اقطاب و اغواش
 شده آید و تا یوم القیامه خواهد شد و دعوی مهدیت و امامت کرده اند مگر
 از نبوت حرفی نزنند و اثری ننمودند و دعوی را چه یار نبوت نبوت است
 بلکه از صحابت یکذره همسری نمیشود چنانچه در شان صدیق اکبر رضی الله
 تعالی عنه و اوست افضل البشر بعد الانبیا این لفظ مرتبه ایست
 میزانی در میان نبوت و ولایت که حضرت صلی الله علیه و اله وسلم
 صدیق اکبر رضی الله عنه را از همه بشر چه صحابه چه ائمه و چه عویش

و چه اقطاب فضیلت داده و تفضیل گردانیده نبوت را فوقیت فرموده مرتبه نبوت چه مرتبه ایست اینجا میزان فرموده عدل باید کرد که جنیت در خیال کجا مانا بجز الف و لام احدی و ذی در تصور هیچ نیاید و بسبب طول کلامی اختصار کردم و گرنه تمام کتاب پر کردنی است اولاً اینچنین کرده باید که من متوجه هستم بسوسه آذات که منشاء کمالات نبوت است یعنی آذات معراجست از جمیع اعتبارات ^{بسیار} و متبر است از جمیع تعینات و از ان ذات پاک فیض می آید بر عنصر خاک مرشد خود و آن بر عنصر خاک خود گفته متوجه بر طرف عنصر خاک خود تصور آید و لحاظ فیض دارد و ذکر تبلیل یسانی بضم محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم تبلیل شریف را عادت دارد و عجب تملذ ذمی و برکتی بظهور می آید و قرآن خود پیشه خود دارد تا که فیض باطن بکثرت ظهور پیوندد و اهل کشف را درین مقامه عجایب و غرائب رود و بد که بیانش بلسان منی نخبه تا اینجا مقامات طی کرده شده بود و خیالی و تصور می دست داده بودند اینجا موافق وعده موعود که در آخرت دیدار خدا از عالم خلق مومنان دیده شود درین مقام دیدار حق بحق شناسان چو مرآت آئینه بین را همه عالم خلق شده خود آئینه گردیده تا منشا آئینه منجلا گردد و مگر آئینه بین را آئینه در دست شده آئینه دیگر است و آئینه بین دیگر است اندرون آئینه دیگر است این دایچنان نیست و حالات و کیفیات عجایب رو می دهد که سیر لطائف و عناصر و انوار را می او همه عکس اوست و کیفیات ^{فدایی} غیبی قلاب قوسین بر و ملحوظ شود و تملذ ذمی و در او ادنی فانی شده و عبت فراچنگ گیر و وزب و تقو و عبادت تا و قرآن خوانی و حدیث نبوی را همیدن شوق خود گیر و دلذتی از و بیش میس می آید که بیانش بر زبان محال خود و اند و لغتن نمی تواند که دیگر بفره بیت بطعم میج مضمون به زاب بستن نمی آید با خوشی معنی دارد که در لغتن نمی آید با و اینجا مراقبه ذاتی که منشاء کمالات نبوت است میفرمایند بین و تصور دار بسوسه عنصر خاک

معه عنان تملأه وسير دوار نفس لطائف خمس که چه منکشف میشود و چه فانی حاصل
 میشود و چه بقائی رومی بد آنوقت شیخ توجه کردن عجب حالتی و اضحیال و انکسار
 بر و پیدا میشود که خود را فراموش ساخته عجب حالتی پیش می آید که میدان آرزو و
 وصال بر و تنگ گردد که مرتبه بشیریت از همه فحاشی بریزد بالا است و یعنی خلق
 الا دم علی صورت بر و منکشف گردد باید که سالک چند مدت در ضبط مراقبه ضابطه
 دارد من بعد مرتبه ثانی که کمالات رسالت است میفرماید و اینچنان است که
 من متوجهستم بسوئے آنذات که منشاء کمالات رسالت است منزلهست
 از جمیع تعینات و تصورات از ان ذات فیض می آید بر هیئت وحدانی شد
 من و از ان بر هیئت وحدانی من گفته متوجه مورد فیض وحدانی گردد یعنی بر هیئت
 وحدانی عبارت از مجموع عالم امر و خلق یعنی لطائف خمس و الطیفه النفسیه
 عناصر اربعه ازین عالم امر و عالم خلق شے وجودی دیگر پیدا میشود ازین عالم
 امر و خلق همه را یکی کنی اجموعه شد که چون معجون از او پیه ناسی مختلف تاثیر
 درست آری اول هر دو اینکه تاثیر جداگانه داشت چون کوفته را یکی کسند و
 آن چینی - دیگر نواس پیه اگر دو و معجون - هم نهاد همبترن مثال عالم امر و عالم خلق
 را یکی هیئت وحدانی نام نهاده شد مورد فیض کمالات رسالت وحدانی است
 اول و در ذکر رابطه داشته افانی مقصد خود شود و درین مقام مقامات فوقانی عروج
 کثیر دست دادن میگرفت همچنین کثرت انوار و وسعت با و پیرنگی با از مقام
 سابق ورود میفرمود که نسبت آن مقام پنج نیست همچو نسبت مقام فوقانی
 مقام ثانی چون نسبت مغربا پوست است بیان را گنجایشی ندارد و قلم
 را از تحریر بیارائی نیارد بیت درین بحر از مرد و داعی زلفت پد گم آید شد که
 دنبال داعی زلفت پد درین مقام شریعت را الحاظ پاس از حد اتم دارد اگر یک
 مونی خلاف طریق کند نیم موده راه ط کردن معنی تواند و قرآن خوانی و
 توجه دوانی و کثرت ورود شریف بر بنی کریم صله الله علیه و آله و سلم و ذکر

لسانی را کثرت عادت و پیشه خود دارد و از اینجا دانه کمالات اولوالاعظم میفرماید
 و این آنگاه است که بگوید که من متوجه هستم بسوئے آن ذات که منشأ کمالات
 اولوالاعظم است از آن ذات فیض می آید بر هیئت وحدانی مرتبه من و از آن
 مورد و مقتضای بر هیئت وحدانی من در مقام اسرار گوناگون و آیات قرآنی و
 تشابهات فرقانی منکشف میشود و ترقیات اسرار علوم و روح القدس فهمیدن
 میگرفت و در اینجا اسرار یک در میان محب و محبوب اشارات شدن میگرفت و بالا
 بواسطه اعتبار غیب خدا صلی الله علیه و آله و سلم فائز میشود و علوم مادر حجر
 موج زن میگیرد که فهم کنانیدن محال و تجلیال فهم مگر را در آوردن دشوار بلکه
 از آن حرف با یک حرفی صورت بستن که نام او هند و در قلم در آرد محال و در
 بجز شکر و رضا هیچ یارای ندارد و چون وقتیکه معامله باطن بر هیئت وحدانی
 از مبدء فیاض ورود و فیض و زیدان میگرفت محل عجز و باطن محض بیکار میشود
 که هیچ عمل را ترقی ممکن نیست بلکه از اعمال مانند اسباب هسته در خفایا این
 اسباب را هم دخلی نیست اگر چه ذکر آواز که ورت بیشتر دارد ولیکن برای
 ترقی باطن نتیجه نمیشود چنانکه گاه مشغول بذکرات و نفی اثبات و تهلیل لسانی
 میشود و ترستی را تصور راه ندید مگر وقتیکه مادی الی الله لفظ مبارک محمد الرسول الله
 صلی الله علیه و آله و سلم با تهلیل فهم و تصور را نشانی پیش کرده و عصا در
 دست گرفته در و شریف با و ضم کرده میخواند المیتة متقامات فوقانی دست
 میدهد بلکه وسعت فوقانی لفظ مبارک محمد الرسول الله صلی الله علیه و آله و سلم
 از تهلیل زیاده مفهوم میشود و کمال اولوالاعظم همین است بر لفظ محمد الرسول
 صلی الله علیه و آله و سلم فهمیده شود و بواسطه قرآن مجید ترقیات این مقام
 حاصل میشود و به مرتبه که میرسد بواسطه کلام مجید میرسد -

فصل ششم در بیان حقایق الهیه

و از اینجا حقائق سبعة یعنی هفت حقایق از آن سه حقائق الهیه و چهار حقایق

انبیاء علیهم السلام درین مقام مرشدین را اختیار باقی است که اولاً حقائق الهیه را
 تعلیم فرمایند یا حقائق انبیاء را ارشاد سازند و این بنده خاکسار و ناچیز بچند آن بزرگواران
 ننگ و عار و ایشان اولاً حقائق الهیه را در صفحه بیان عرض می‌دارم و از من متوجه یعنی
 حقائق الهیه سه اندازان اولاً حقیقت کعبه آن چنانست که بگوید من متوجه هستم
 بسوئے آن ذات هر که نشاء حقیقت کعبه است یعنی مسجد الهی جمیع موجودات و
 ممکنات ازان ذات فیض می‌آید بر هیئت وحدانی مرشد من ازان بر هیئت عز
 من گفته لحاظ و تصور داشته فانی و مستغرق بحقیقت کعبه شود و ذکر تهایل
 لسانی و نوافل خوانی بکثرت و ایام عادت دارد و چند روز نماز و یقاً باین مرتبه مقادیر
 که هست حاصل میشود و توجه جمیع ممکنات بجانب خود اوست شود و ابرار
 کمالات بزرگی را درین مقام حاصل می‌کند و نسبت باطن بیش از پیش بخاطر
 پیرسد و همه کمالات و ولایت تحتانی مانند امواج که بر رویای می‌آیند و من و زن
 فهمیده میشود حقیقت معنی فانیما تو لوفتم وجه الله مفهوم می‌کند و حقیقت کعبه
 معظم ظهور عظمت و کبریا فی مسجدیت آن ممکنات را بخود وارد کرد و که عقل
 و ادراک آن ننگ و عاجز میماند حتی که حصول این مراتب عالیہ بدون توجه
 مرشد و ازان مقام متعذر است و چون در حقیقت قرآن شناسی را درست
 نشاء و کبریت بر ترک دنیا و آخرت به بند و وسعت قیاس را از سلب و سستی
 پروبال بریده همت خود را بر توجه مرشد تقویٰ پذیر شده بگوید که من متوجه
 هستم بسوئے آن ذات که نشاء حقیقت قرآن است یعنی مبدء و وسعت همچون
 حضرت ذات ازان فیض می‌آید بر هیئت وحدانی مرشد من و ازان بر هیئت
 وحدانی من گفته متوجه منتظر فیض از حضرت ذات مبدء و فیاض فیض این
 مقام شود از صدقه و سرور و الاعلیه الصلاه و التسلیات و فدائی پیر خود چه احوال
 ظاهر می‌گردد که بر سرعت و الابی اطلاق ذہن و زبان شیرین سخن و غنچه
 و مینی از محبوب حقیقی شگفتن می‌گیرد که از سماعت آن هوش ربا شده از خود

پیهوش گردیده جامه هیئت وحدانی وجود خود را پاره پاره میگردد و درین حال
 چون توجه مرثا دستگیر شود سخنان عشوه پر و ازاد در بے گوشگی شنیدن
 میگردد و رفته رفته در باطن صورت کلام درین مقام نرسیده که هر حرفی را
 از حروف قرآنی دریا سے سننے پایا الہیہ لا وسعت فہمیدہ میشود بلکه فہم
 نمی گنجد و وصل مقصود قرآنی است از عجب تو ستمت و غائب است که در
 ظاهر قصہ نامی شتند و اوامر و نواہی تعلیم و ترغیب و تنذیر برائی عوام و حکایات
 انبیاء علیہم السلام ذکر فرموده است و انہی علماء و ظاہرین احکام شریعت و
 فتاوی او معاملات و عبادات ارشاد داد و در بطن این حرف چو گزینیات
 و چه معاملات و چه اسرار و چه لذات و خلط است جیرت بر حیرت در عجب می
 افراید و در حرفی ہمہ مقصود خاص نیور میفرماید کہ ہزار با جان ہر انحراف آن
 جان جہان صد ستی و قربان صد سر اود ہزار بار آرد و چه آرزو و معاملہ
 پایا نمائند و تہذیبی کہ در سیرت نیار و بیت دیدہ ایدیش نشانیست سیرت
 بچنان کز فرات مستفی ہر آنکہ ہم قایم قدیم است پہ پام کہ ترا فہم در اورد
 آرد و فہم اولیا بار چہ نازکی و باریک بینی دارد بقہ ششما نمتن او شان
 پایکی و لیلان نیک است و حضرت حقیقت ذات سر و موجود است علیان نامہ
 و السلام و التحیات کلام ذات در ذات خود میفرمودند خود آشت نابود و چون شریک
 یافتند اسرار سر زد و ہر نام فرمودہ اول ما ملق اللہ نور می و کہ از موجودات
 انجائش داشت بجز انبیاء علیہم السلام بعثتہ تجلیات کچوہ طہ نظام خلقت و
 کلام خلقت و انما زواند از حقیقت نشان کرشمہ نامے ذاتی و صفاتی مجبوت
 را نغمہ نامہ بر کرد سالکین و عاشقین و دل دوگان ازین قرارت مست و مجنون
 را ز بلایہ نیک از زبان معجز بیان و صفو میان احکام نامے مالکانہ و حکایت
 شفقانہ از معنوی تا صوری بلوح نامے وجود و منتظا و موجود گردانیدند و کلام
 مستکملین تحیر و عاجز ماند کار بشری را قیاس نکردہ کلام الہی را قویلات

بیشمار و تفکرات بجه اختلاف است بعد فرموده هر یک را سه بر آوردن
 کلام ویلی بر آورد و مگر نید اند ایتمه بیان است و چه کلام است هر که قرارت و
 قاری شد بقول مولانا روم رفته الله علیه بیت ما از قران مفر را بر داشتیم
 استخوان پیش سگان انداختیم بجز سالک عیاری نشد و سالک ما بوقت قدرت
 قران مجید تمام قالب زبان میزد و بلکه لسان قاری حکم شجره موسمی پیدا میکند
 در روز بروز علوبت حاصل میگردد و حقائق الهیه انکشاف مییابد از توجیه
 مرشد خود فدائی پیر خود شوم چه هست و عالمی رسته است که مانا ابدان و
 و هیچ کس از چه رستی آگاه فرمودند و از آن پس حقیقت صلوٰه پیش آمد آن
 خدمت ماسه گوناگون در حضور حضرت پیر و مرشد بحر شفقت و بوند فیاض
 شان موج شده رشحات از کمال وسعت بیچون حضرت ذات بر مرید قطره اساک
 شجاعی فرمودن میگرفت و میفرماید بگو که من متوجه هستم بسوسه اندات که بنشأ
 حقیقت صلوٰه است یعنی کمال وسعت بیچون حضرت ذات از آن ذات فیض
 می آید بر هیئت وحدانی پیر و مرشد من و از آن ذات وحدانی بر هیئت وحدانی
 من و درین مراقبه رفته رفته از توجیه مرشد کامل کمال وسعت بیچون حضرت ذات
 مشهود میگردد که از وسعت علوی این مقام چه دانماید که حقیقت قران مجید یک
 جزو حقیقت کعبه بجز از هر دو حقیقتین حقیقت صلوٰه یک صورت است و از کیفیات
 و ارادات و تملذذات این مقام چه گوید و چیت که فهمد سالک درین مراقبه پاک
 و قدس حظی یافته میشود خصوصاً در وقت ادائی صلوٰه در نشأ تملذذ
 و سکر می در آید مشابیه رویت قیامت حاصل ینماید چنانکه در آنوقت بجز
 لفظ نفسی هیچ در تصور و خیال نمی آید و معرکه ینماید که دادگر بر منسه و اطلوه
 افزوده و هنگام قیامت برپا و خود از خود از هر دو جهان فراموش بجز انتظار
 تماشا جمال یار نه کو بگو نظر نه هر سو خیال و این حال سالک را در وقت حقیقت
 الصلوٰه یعنی وقت پیش آید و رو ینماید مثلاً سالک چون قائم الصلوٰه

کرد در وقت تحریم دست از هر دو جهان شسته و هر دو جهان را پس پشت
 انداخته انی وجهی للذی فطر السموات والارض حنیفاً وانا من المشرکین
 را جلوه گاه کرده از کون و مکان برود دست برداشته الله اکبر گویان در
 حضور شهنشاه ذیشان جل جلاله و تعالی شان حاضر میشود و در خصوصیت و
 عظمت کبریائی آنحضرت جل جلاله خود را ذلیل و عید المثل و لاشته محض دانسته
 قربان محبوب حقیقی میگردد و چون در وقت قرائت در آید عجب حالتی پیش
 می آید و رنگی رونماید که عقل و جود می را بصدق و کذب که صداقت آید که
 با وجود و محویت و فنا که لائق آن مرتبه است موجود گردیده مستکلم بان حضرت
 حق سبحانه و مخاطب از جناب اقدس میشود و قرائت خوانی کردن میگرفت
 و لسان او گویا بر حکم شجره موسوی پیایند چنانکه در حقیقت قرآن مذکور شد
 و عجب حضوری و عجب فنائیت و عجب قرائت و عجب سماعت و عقل در
 عالم سگفته متحیر و چون مثلاً ذبح قرائت و سماعت شده بحر و غمر غمایت فیضان
 کبریائی خود در خود دیده تاب از بشریت بناورده بیت و تزلزل الله اکبر
 گویان و قتیله بر کوع میر و بغایت خشوع و خضوع مینماید و بمزید اتم مرتبه
 قرب عبدیت ممتاز شده بس تماشای قرائت تسبیح سبحان ربی العظیم گفته ثانیاً
 بر مرتبه عجب مشرف میگردد و اسراریکه بر وی یوز و لاجرم با قرائت سماعت و تحمید بشوئی
 از سر افتادن سراپایش فدا نمودن از لرزه بپوشش و خوشی سر بر آورده فتح
 لمن حمد گفته قومه مینماید و باز چون خود را دید که در حضور حضرت حق راست
 ایستاده است و سیر حضوری و تاه ذات در قومه باز همان صورت رود او که در
 فهم بنده در آید قاصد و در چون عتوه تا نای در رسید جهانی که ندیده
 دید از خود ربوده دله داده و پوانه و ارقصه و انمی سجود و ربود و عجب وصال
 دست داد که صد هزار سر فدا می پایش با و دو وقتی که در حین انمی سجود
 حاصل میشد و چه بیان نموده شود که عقل در در آن عالم جزو حضرت

مفهوم میگردد و در قیاس نمی آید که خلاصه همه نماز سجود است **بیست** سر
 قدمش بر دهن هر بار چه خوش باشد چه راز دل گفتن بایار چه خوش باشد و
 چون درین قرب توهمات کثیره و خیالات شوق و ذوقیه و امثلیر شدن میگفت
 که عفا بدم افتاد و معشوق بکنار رسید بجانہ تعالی و متنزاهاته من جمیع الاول
 والا و انا م. هوش عبدیت و امثلیر شده و عت کبر یائی را فهمم و رفهم نیاورده
 طاق الله اکبر گویان مقصد جو یان در جلوسه رآه چون خود را دید از تنزل
 و انکساری سوال مغفرت کردن گرفت باری جنیالی و تلمذ ذمی و توهمی که بر
 ناشی شده بود **مصرعه** که یکبار دیدم دوباره هوس باز بجهت طلب مزید
 قرب بسجده میر و تلمذ ذمیکه بر و حاصل آید ترک کنش فحال همچو بچه شیر و شیرگان
 از مادر مهربان لاچار سر بر آورده در تشبهه شکر و تحیایه جناب باری بر احسانا
 این قرب بجای آرد و در نی مقام عجب استکینی و مجتله روییده که با هم کلم کلام
 لازم و نیاز و سلام حبیب و محبوب بشیوه فطابرت خوش خطابی عبدیت جوهر
 تجلیات و طه کسلائے بمعیت انبیا علیهم السلام بعثوه اسے مزین شده و تعلق
 اسے رحمت و برکاة در دست خود گرفته خود صورت ناقه نامتاری صورت بسته
 بر عباد الله الصالحین. کرشمه فشان و عطر سائی و مشک بوئی میفرمود و باین
 تماشه و مجلس واری سبے تماشا از زبانش بر آید الصلوة معراج المؤمنین و
 حصول دولت این قرب بدون تصدیق و اقرار توحید و رسالت محال است
 و تصدیقا چاشنی کلمه شهادتین را همچو طوطی مست شکر خارا پیشیدن گرفت چون
 شکر زبانش رسید نطق خود را بر در و د شریف قد الموده از جهت آنکه این نعمت
 بطفیل پیروی و متابعت آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم حاصل گشت و
 احتیاطا رملوة ابراهیمی عجب نکته ایست که در حین ادائی صلوٰۃ خلوسه یا محبوب
 حقیقی دست داده بود و آن ندیم خاص و مصاحب باخصاص که عبارت از
 متصب خلعت است که نصیب حضرت ابراهیم خلیل الله علیه نبیا علیه الصلوة

و اسلام است گویا از برکت و دودمان خلیلی و ندیمی خاص را طلب میکند و فیض
 غلت حضرت خلیل بر خود و وار و کرون است و دستگیری بیاید و رنه حروف در
 کاغذ و مضمون در دل و کتب با س کوناگون ویدن و بر عقل خود آنگاه نمودن
 محض بیره رویت باید دانست که در ادائی نماز شنن و نوافل و آداب آن
 کما ینبغی بجا آورده میشود مثلاً از آداب نماز و بوقت نیت کردن بر هیئت بر خود
 لازم گیر و بچو رو برو شهنشاه اعظم و وقت قیام چاس سجود را پیش نظر دارد
 که خطرات راه ندهد و در رکوع هر دو بر قدم که عجز او انگساری و پس فطرتی بجا
 آرد و در سجود بر هر دو خدی خود منظر دارد و ناچیز محض از هر دو عالم خود را شمرد
 و در قعود بر هر دو زانو متحیر و مودب به نشیند همچنین همه آداب نماز را رعایت کند
 البته حقیقت صلوٰه جلوه میفرماید و انا کنه برائی جنود و جمیعت در قیام چشم بند
 کرده متوجه میشوند ازین امر چیز نام حضور لطائف الهیه پیدا میشود و لیکن برای
 حضور نیست مای فوقانی حاجت بند کردن چشم نیست بلکه آنجا هر حضور یک
 هست لطیفه قالب راست و حضور قالب در رعایت صلوٰه اولی که موافق
 سنت خواهد شد و بند کردن چشم در قیام بدعت است اگر چه فقرا برای حضور قلب
 جائز داشته اند همچنین در سماعت قرآن بجای اگر خوش خوانی و شیرین الحانی میشود
 نسبت خلایق با و ظهور میکند بلکه اگر شخصی قاری بصحت الفاظ و ادائی حروف
 از مخرج و ترتیل قرائت و کشیدگی مد و نشد بلجن بخواند اگر چه خوش آوازی نباشد
 البته خوش قلب و صاحب نسبت را حقائق فوقانی جلوه خواهند فرمود و تملک
 با و حاصل آید اگر معنی فهمد یا نفهمد تا اینجا حقائق و بنا نهیدگی خود عرض کرده شد
 و دائرہ عبودیت صرفه درین داخل است و بعضی اکابران طریقت این را علیحد
 تحوید و ارشاد فرموده اند اگر سهو عافه کار که همان فرمایند تا بینایان کحل البصر
 از میل تسلیم اصلاح فرمایند اگر معبودیت صرفه را علیحد نامند چهار میشوند و
 معبودیت صرفه حقیقت صلوٰه لازم است بلکه صلوٰه برای عبودیت و لهذا مقبول

صرفه داخل حقیقت صلوة شد چرا که صلوة بفهمیدگی معبودیت زینت نجسته و حصول صلوة بفهمیدگی حقیقت معبودیت صرفه کمال تر آرایش حقیقت صلوة و فهمیدگی عبد معبودیت را زینت بخش عبادت و اسرار مابه عبدیت منکشف کرد و دوازه معبودیت دوازه حقیقت صلوة را مجبوط است بسبب فهمیدن سالکان علیجاه کرده نشد و گرنه از موج و تلاطم بحر بے پایان و بے کنار شدن است هنر ارجان خدا و تصدق شویم بر ارشاد و فهم آرائی پیر و مرشد که بر غلامان خود بچه سهل طریق و دستگیری فرموده فهم آرائی و هدایت کاره راه نواختند و فرمودند که من متوجه هستم بسوسے آنذات که منشاء حقیقت

معبودیت صرفه هست از ان ذات فیض می آید بر هیئت وحدانی مرشد من و از ان هیئت شریف بر هیئت وحدانی من گفته متوجه فیض معبودیت صرفه شود و کسب را و توجه مرشد را علی الدوام بکار برد اینجا عجب اسرار مایه و اسرار است که قدم گنجایش ندارد و سیر قدمی و باز تمام شد **بیت** اگر یک سر موی بر تر پرم به فروغ تجلی بسوزد پرم به که ازین مقامات عبدیت بود لیکن تقنا الهی و از فضل بحر معبودیت منظر را موقوف ساخته و سیر نظری بفریفتگی مقناطیسی بدوزیدگی نظر و انتظاری بصر مردک پرشور اکار قره العین فرا داشت و از هر دو جهان دیده بسته بسوی مقصد حقیقی چشم کشاده و سیر نظری را پیودن است **بیت** یکے باز را دیده بر دوخته به دیگر باز را بال و پر سوخته به این مقام عالمی از همه مقامات بخلاف عالمی مقاسه است و عجب نور مایه و سیرنگی نا ظهور میشود هر چند که سالک در ان مقام پے بر دیر میسر شدن محال معلوم شد که این مقام معبودیت صرفه است که قدم را آنجا گنجایش ندارد مگر نظر تا هر جا که کار کند تماشا کند و معنی کلمه طیب لا معبود الا الله اینجا کما حقہ جلوه گر گردیده و ظاهر شد لا معبود الا الله مقصد خود گردید در خیال تله ذ عبادت برو حاصل گردید نه الحقیقت استحقاق عبادت بهر نوع که باشد حضرت اجیت

غیرہ کسے نہ ارد اگرچہ اسما و صفات و ظہور اسما و صفات کہ باشند چہ جائیکہ
 ممکنات لیاقت این اسرار داشتہ باشد و حقیقت شرک اینجا نمی ماند بلکه در
 تصور نمی آید از پنج و بن برکنده میرود و حقیقت عبادت و صلوة درین مقام
 بر سالک کما حقہ منکشف گردد مگر عقل اینجا تاب نیارد و مقام بے وسعت کبریا
 را موافق عقل خود فهمیده و خود را بعدہ عبدیت شناختہ بجز خبر لایجزئی و تصور
 نیارد و جادو عبادت را بحوصلہ خود شناخت و شیوہ عبادت بے حقیقی را
 دیدہ فرمودہ حضرت سرور کائنات خلاصہ موجودات را بر زبان آورد و صفا
 عَبْدُكَ حَقٌّ عِبَادُكَ فَيْضُ حَقِّقَتِ مَعْبُودِيَّتِ رَاشِدَةٍ دَانِدِ بَعْزِ عِبَادَتِ تَادِمِ
 واپسین ہیچ فعل نخواهد کرد ہر چیکہ تملذ و صالی و سر فراز بہا و مقامات تاکہ
 بر عابد و منکشف و حاصل گردد از ان ذرہ بر سالکین ماتحت رود ہر ہمہ سلوک
 بر عبادت معبود فیض معبودیت صرفہ نثار سازد تا اینجا حقائق الہیہ بر نا اہلیہ
 خود اظہار نمودہ شدہ۔

فصل ہفتم در بیان حقائق انبیاء علیہ الصلوٰۃ والسلام

پس از ان کیفیات حقائق انبیاء علیہم السلام بطریق تحفہ انام پیشکش کرد
 میشود از گوش ہوش باستعداد و معا و حقائق داشتہ گوش از ہمہ چون چرا
 خالی کردہ ساعت فرمایند و درجات مقامات مفصلات را لحاظ دارند و بی لحاظ
 محض و بندی و بجز و بے بصیرت مقامات علویات را متوجہ نمی نمند چنانکہ قرآن
 شریف را حروف و کاغذ و صلوة را نشست و برخاست و کعبہ را حجر و جدار
 قیاس کردہ میخوانند و طواف میکنند مگر از حقیقت قرآن و کعبہ و صلوة غیب
 و ذکر ان بے فہم و بے خط ذکر را وظیفہ و برکات دانستہ اوقات را
 بیکار محض منافع میکنند خود را ذکر و شغل بے شناسند و از سماعت و قراۃ
 کتب اولیاء اللہ را بی فہمہ گی و نارسانی خود کلام یکہ گیرا تنازع و تفاق

و البسته در مغاک چهل غوطه زن شده است لوث گوناگون بردا من خودی
 کشند در کشاکشی سے افتنده هر مقامے را فهمی دیگر است و احوال اہل کسب
 شناسان و فہمیدگان آن چنانست ہر کہ در ابتدا محکم بشنل و مشقتے برو
 حالتی وارد شود و محویت رود و فیض را فہمیدان گیرد و بے خطرگی راہ آرد
 میداند کہ حق سلوک ہمین است ہر چیکہ فہمیدم من فہمیدم از واصلان حق
 کثرت لائق کرامت شدیم چون درینحال پاغزنہ اینیم رفت و آنیم رفت بر فہم
 و ہم گرفتار شد و انا کہ روابط و ضوابط پیشہ خود کرد و خدمت مرشد گرفت
 و عنان باد پار اسبک سیر گردانید و آنست کہ من ہیچ نہالستہ بود الحال را
 مرا بکشود و سرمہ سلیماننی کشید گنج ہائے ناپیدہ پدید رود قابل راز مخفی -
 گشت و اقرار کرد من ہر چہ گفتم غلط نہی کردم راز ہائے یار ناپیدہ کنارہ و
 پروہ ہای بلے شمار وصل راجہ شمار و دیگر لاف گویان و کرم و لتب خواہان
 را و معروضات بجناب حقائق آگاہ و حقیقت شناسان و حق رود حق
 بین اینکہ حقائق انبیاء علیہم السلام چہار اند اولاً حقیقت ابراہیمی علیہ السلام
 ثانیاً حقیقت موسوی علیہ السلام و ثالثاً حقیقت محمدی صلی اللہ علیہ والہ و
 وسلم و رابعاً حقیقت احمدی علیہ الصلوٰۃ والسلام و علی آلہ و اصحابہ و بارک
 و سلم ہا باید دانست کہ ترقیات موقوف بر تفصیل و علویات و بساط و فنایہ
 است و برین مثال در حقائق انبیاء علیہم السلام ترقیات و اعلیٰ درجات بر
 محبت و عشق و محبوبیت است درین فکر و غور ضرور است مبارک صہ
 مبارک حال پیش منے آید دل از شادیش خود از خود بچو شدہ منے است
 کہ اولاً حقیقت ابراہیمی یعنی انسیت ذات بذات از مرشد ارشاد یافتہ
 در فیض شان مملو شدہ حین المراقبہ بگوید ان ذات منشاء ابراہیمی است ازان
 ذات فیض منے آید بر ہیئت وحدانی سر شدہ من و زان ہیئت پاک بر ہیئت
 وحدانی من گفتمہ در فیض انسیت ذات بذات متوجہ و مستغرق شدہ

درود شریف را در وسیلہ فیض این مقام گردانیدہ بجائے تبدیل و ذکر درود دیگر
 را مقرر و عادت داشتہ مراقب شود گاہ گاہ کلمہ شریف را در و بطور بازگشت
 جاری دارد و فیض مذکور را لحاظ آورد و در چندے اسرار و اطوار آن مقام عالی کہ عبارت
 از خلعت حضرت حق است درود فرمودن میگیرد و درین مقام انسے خاص و خلوت
 با اختصاص از حضرت ذات سبحانہ ہویداشدن میگیرفت عجب معاملہ جلوت و عظمت
 مفہوم میگرد و وجہ کیفیت کہ درین مقام عالی حاصل میشود در مقامات عالیہ دیگرین
 خصوصیت و کیفیت جلوت و خلوت ظہور نفرمودہ باشد اگرچہ از قسم غایت با فضل با و
 نسیر باشد چہ عجائب درین مقام محبوبیت صفاتی جلوت میشود چنانچہ صفات ذات
 متعالیہ اجویان میباشد ہم چنین ذات صفات خود را نیز در دست میدارد و محبوبیت صفات
 را آرائش و پرداختن مینماید و ذات را جلوت کرے می آرد مثل محبوبیت محبوب خط و حال
 قد و زلف و عارض و عشوہ پرداز است ازین جهت اینقدر زیورنگی درین مقام نیست
 بخلاف محبوبیت ذاتی کہما سیجی انشاء اللہ تعالی در حقیقت محمدی و احمدی من نعم
 فہم مگر متوجہ غیر از طیب خدا صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم بطرف دیگر نہ شود و درین مقام
 صلوة ابراہیمی کہ درین شمار نمونند تر قے بخشیدن را مقام خلوت و مراقبہ ابراہیمی میرساند
 بعد ازین حب صرہ این را حقیقت موسوی مینامند یعنی محب بذات خود و بوقت مراقبہ
 این الفاظ گوید من متوجہ ہستم بسوے انذات کہ نشاء حقیقت موسویت یعنی محب
 بذات خود از ان ذات فیض می آید بر ہیئت وحدانی مرشد من و از ان ہیئت
 پاک بر ہیئت وحدانی من گفتہ مراقب شود ملحوظ و مستغرق فیض حقیقت موسوی
 شود شوق ادنی دبتہ را پیش گیرد و ہر چہ کہ عشوہ ہائے لن ترالے را وارد از خود
 آرد و کثرت شوق چہل ہدیش نظر داشتہ منظر تجلیات حقیقہ گردد و کیفیت این
 مقام بقوت ورود مفہوم و محبت ذات او تقالے بر ذات خویش را کہ عبارت حقیقت
 موسویت ازان آشکارا تدریج و دفعات شدن میگیرد و مطلب و مراد از حقیقت
 موسوی عبارت از محبوبیت ذاتی است پس محسّل تامل است در فہم مانا قصان دانہم

بسج غنی آید و لیکن از خصوصیت این مقام حجب آنست که درینجا با وجود ظهور محبت
 ذاتی نشان استغنائی بے نیازی ظهور میفرماید چنانچه در بعضی مواقع بعضی کلمات
 از حضرت کلیم علیه السلام که اکثر در ظاهر گستاخانہ صدور یافته مفهوم
 میشود واقع شدہ نہ فہم را گنایش ندارد و العلم عند اللہ تبارک و تعالیٰ و بوقت
 ابتدا مراقبہ دین در دو شریف مشغول شود خصوصاً بعد نماز عشاء معمول دارد کہ از یک
 ہزار کم نہاند تہلیل و ذکر ذاتے را اختیار است چنانکہ کند شب در دو مشغول ماند و
 در دو شریف ایست اللهم صل علی سیدنا محمد و علی آلہ و اصحابہ و علی جمیع الانبیاء و
 المرسلین خصوصاً علی علیہ السلام این نیز رتے سے بخشہ فیض ماسے موسیٰ و
 شبیداری و قیام کاری و اجتناب از غلاتی و صبر و توکل و قناعت را پیشہ خود سازد
 بعد ازین در حقیقت الحقائق یعنی حقیقت محمدیت صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم
 مراقبہ شروع کند کہ من متوجہ ہستم بسوے آن ذات کہ ذات و حقیقت محمدیت بمعنی
 محب و محبوب بذات خود انسان ذات فیض سے آید جبریت و حدائے مرشد من از ان
 حیثیت پاک بریت و حدائی من گفتہ مراقب شود و ابن درود شریف در خود سازد
 اللهم صلی علی سیدنا محمد و علی آلہ و اصحابہ افضل صلواتک عدد معلواتک و بارک وسلم
 درین مراقبہ کیفیت دارد کہ در تحریر راست غنی آید و اتحاد خاص با سرور ہمہ مقاصد میسر
 آید و بر تہ اتم رسد و اسرار ماسے محمدی بطورے پیوند کہ اظہار آن موجب فتنہ و انکسار
 راز است مگر رفع توسط ظاہر میشود مشہور ہے گردانچہ معنی ادا دے را فہم کرو نیت
 و سائیت را چہ گنایش دارد و اینچہ گفتہ سے را چہ یار او زبان را چہ مجال کہ پیشہ غازی
 لیس و لسان غمازان بریدہ میشود من فہم فہم ہر کردار بر بستریک رنگی ہم آغوش و
 ہم کنار با من ہمہ محبت با عجیب و محبوب خاص خدا صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم
 صیبر آید جمیع امور دینے و دنیوی جزوے و کلی ترک دہ جز محبوب حقیقی را ہیچ
 نہ بیند بقول قدست و ہوش ماند رُباسخی مر جاسدیت کے مدنی العربیہ تر
 را و جان باد فدایت کہ جب خوش لبتے من بیدل جمال تو محبوب جیرا ہم اللہ اللہ

به جلالت بدین بر العجبی - حقیقت محمدی را هر که فهمد دیگر چه داند کار از کفر شرک خود را
 فراموش گرداند کاسه گدائی را هم نماند بر سنگ انیات پاره پاره کرده بر حقیقت محمدی
 قائم گردودین بعد حقیقت احمدی عجب حقیقتی است هر در سر را زور را ز و ناز بر ناز را
 است فهم عقل را چه امتیاز که درین پی بر دگر و یا پیشش تو خش پیشش آید مگر همچو ناپسند
 و زبان بریده بر دستگیری مرشد مراقب شود بگوید که من متوجه هستم بسو آمدنات
 متنا حقیقت احمدیت بمعنی محبوب بذات خود ازان ذات فیض می آید بر بهیت
 وحدانی مرشد من و ازان بهیت پاک بر بهیت وحدانی من چون درود شریف که در
 حقیقت محمدی علیه الصلوٰۃ والسلام ماکور شده بخواند و ملحوظ فیض ذات است که تعبیر
 یعنی حقیقت احمدیت متوجه و مقصود شود در نه رفقه طلوسیت یا شفقان انوار ظهور گری
 درین مقام چه و انابید که بخور یا نه محض یافته غیش شود که این حقیقت عجب تر حقیقت
 است که حقیقت احمدی عین العین حقیقت کعبه معطر است این نازک و باریک را بنور
 فهمیدن است بلکه نه هم قاصر است نه خیدش نمی تواند چرا که حقیقت کعبه در حقایق الهمیه
 و حقیقت احمدی در حقایق انبیاء است مگر کثافان حقایق و و اتقان روز شکست
 است که حقیقت کعبه ظهور عظمت و کبر بانی میساید و حقیقت احمدی که عظمت
 و کبر بانی خاصه محبوب است که در عجب محبوبیت و سجدیت سجد و شذیذات احمدی است
 و چنانچه در خلعت محبوبیت صفات بیو یعنی محبوب با از صفات جمیله خط و خال و غیره میساید
 که موجب بغش میگردد و از اینجا از همه ذات و صفات محبوب مایه یا س آن محبوب است
 پس اندین هیچ گفتن نمی توانم -

فصل هشتم در بیان مراقبات متفرقه و حب صرفه و الاعتین و ضمیمه
 صیف قاطع و قیومیت و حقیقت صوم

در اینجا مراقبه حب صرفه ذاتیه از همین حقیقت پیغمبر صلی الله علیه و آله و اصحابه و سلم

و انچنان بگوید کہ من متوجہ ہستم بسوے آن ذات کہ منشاء حب صرفہ ذلے است
 ازان ذات فیض سے آید بر بہیت وحدانی مرشد من و ازان بہیت پاک بر بہیت وحدانی
 من گفتہ مراقب شود و ذکر اسم ذات و فی اثبات را زیادہ و رودار و بلکہ اسم ذات را بلکہ
 و قالب بکثرت شغل دارد و در اینجا محال علویت بر سگے در نسبت باطن ظاہر میشود این مقام از
 مقامات مخصوص ہر و ما است و دیگر انبیا علیہم السلام را درین دخل نیست بیان آن
 کردن و انکشاف را نمودن نمی توانم بگیری را چہ رنگ آدم مرشدان مایان بر ہر کس کہ نظر
 سر فرازی و سر بلندی سر فراز کردند از توجہ حال بحالش رسانیدند حال را چہ محال کہ با قائل
 آید بعد ازین مراقبہ لائقین حسبے اطلاق است و اینجا ہمچنین گفتہ مراقب شود یعنی من متوجہ ہستم
 بسوے آن ذات کہ منشاء لائقین است ازان ذات فیض سے آید بر بہیت وحدانی مرشد من

و ازان بہیت پاک بر بہیت وحدانی من اینہم از مقامات خاصہ حضرت رسالت پناہ صلی اللہ
 علیہ وآلہ و اصحابہ و سلم است و اینجا ہم سیر را گنجائش ندارد بجز دستگیرے مرشد و انہم قلب
 و زبان را یارائی ندارد کہ بلفحہ بیان در آئند رباعی ناش بزبان گفتہ از بے خردیت
 و عفتش بدمان گفتہم از بجز دہیت - انصاف چنانست کہ دامن گفتن فی الجملہ
 چنان گفتہم از بجز دہیت مقام لائقین مقامیت ندارد و در اینجا خاص
 ذات بہیت است و سیر نظر سے و تصور سے را راہ مذہب صفات ہم
 و در اینجا راہ نیافتہ در بحر حیرت مستغرق شدہ بہیت دارد و در ورطہ
 صسم بگم مستغرق اند سالک را در مقام فنا و بقا را تصور سے ندارد حال او
 بعد ہمویت دارد و قول علی اللہ علیہ وآلہ و سلم ما عرفناک حق معرفتک و در اینجا سزد
 بہیت مناعت نیست کہ از پردہ برون افتد راز - ورنہ در محفل زندان نیست کہ بہیت
 تا اینجا مراقبات تمام گشتہ و بیان بعضی مقامات از راہ سلوک علاحدہ افتادہ بطور سر فرازی
 غلام نازکی شفیقا حضرت پیران و سگیہ این طریقہ غلامان خود را بتوجہ محنت رزموں
 عنایت و سر فرازی میفرمایند اظہار آن بشکر ریز سے بیان نایم بدانکہ مراقبہ سیف قطع
 محاذی دائرہ ولایت کسب سے واقع شدہ است کہ سیف نام این مراقبہ برائی

آنست و قتی که سالک درین مراقبه قدم می بندد چون مرشد ارشاد فرماید و توجیه نمایند قی
 مالک مانند شمشیر برنده نیست و نابود می سازد و از سالک نامی و نشانی نمی گذارد لهذا
 این مراقبه را سیف قاطع نام نهاده اند و رابطه او چنین است که متوجه به هم بگری
 که سیف قاطع است از آن سر فیض می آید بر بهیت وحدانی مرشد من از آن بهیت
 پاک وحدانی من گفته چشم بند کرده بنشیند و نغمی اثبات شروع بطوریکه لا از زیر ناف
 برود تا بگام رساند چنانکه گفته را آن بر اخف و نفس گفته بالا می گام برسد آنجا که گفته
 بضرب و شدت تمام لا اله الا الله را به تنزل فرود آمده تا زیر ناف برساند بپنجوازه کشندگان
 در مدت قلیل توجیه پیر و مرشد و کثرت ذکر و فکر و اثری سیف قاطع یعنی شمشیر
 برنده پیدا گردد و آنحال پیر کس که نظر اندازد البته ضرر رسد باید که گوشه گیری اختیار
 کند و بر کسی خود را عرض نسازد و چون حالتی فرو آید و در خلایق پدید آید و گرنه گوشه گیری
 و نحو انور می آن سالک اختیار کند و دیگر دایره قیومیت مراقبه ایست از کمالات اولوالعظم
 ناشی شده است و رابطه این مراقبه و ذکر و فکر بپنج کمالات اولوالاعظم است لهذا
 بیان آن فرموده شد اگر چه اینهم در دایره سلوک واقع است لیکن معمول حضرت
 پیران کبار برای توجیه درین دایره نبود سرش آن تواند بود که قیومیت منصب
 انبیا و اولوالاعظم است و باین منصب عظیم آن شان است مرحومه امدت الله
 حضرت محمد و الف ثانی و حضرت ایشان تواجبه محمده و و ابی و فرزندان و خلفای
 ایشان رضی الله تعالی عنهم سرفراز فرموده چنانچه حضرت غلام علی شاه صاحب رحمته الله
 علیه و حضرت پیر یادستگیر ایوم زمان قطب دوران حضرت شاه سعد الله صاحب
 بودند پس هر کس را مشیت ایزدی باین منصب تعلق می آید و حضرت پیران ما
 سرفراز میفرمایند چه سرفرازی و چه عنایات و چه توجیحات پیران کبار است چنانچه
 ابو سعید صاحب محمدی در رساله خود میفرمایند که روزی بنده فاشخه پیران خوانده
 متوجه دایره بودم احوالی و اسرار می عیان آورد که که بغیر آن بزبان راست
 نمی آید و بقیض خاص ازین دایره شرف کردیم این صفت را در دست

ایشان عرض نمودم فرمودند که باین دایره توجه شده باشد و درین سخن امید دارم که الله
 بتصدق فرق مبارک حضرت پیر دستگیر سر فراز فرماید الله الحمد والشکر پیران طریقت
 مارا چه قوتی و چه مرتبه عظیم دست داده است که تعریف آن در زبان قلم نمی
 گنجد و بلوغ فکر نمی درآید و هم دایره حقیقت معلوم که محاذی آن حقیقت قرار نمی
 واضح شده است چون توجه پیر دستگیر و مرشد مادی الی الله به مرید دستگیر
 شود و منظر سر فرازی بر هر که رسد آن غلام را غلام نوازی فرموده و درین
 دایره عالی توجه میفرمودند و از آثار و انوار و به حقیقت حال بران غلام وارد
 میشود چنانکه علامت خاص و صدقیت با خصوصیت ظهور نموده ازین حقیقت حجب
 وافر گرفته میشود بیان اینحال محال کیفیت و مذاق این حال به هر که دارد گردد و
 آن مخلوط محال شود و در تصور مقال ناچند و بدیگران گفتن دشواریست و فهمیدن و
 دانستن شدن چه یار این برکت توجه پیران ما است که ما غلامان را سر و ازیت
 الحمد لله علی ذالک و فائده بدانند که ضمیمت پیران ما کرده شود و چه طور فهمیده
 خود را از کفرین بر تفتیر آن سالک که چون سلوک تمام کرد و از کیفیت با حظ بروا
 از باطن پیر دستگیر ششم به اطن خود دزد از انوار پیر و مرشد سائق شده مشعل دار
 منور گردیده جوای مشرب پیر خود شده مدت نامشاق و سوال معرفت -
 صمیمت پیر خود کرده آرزو را بی در پی جوش دهد و آتش عشق بیدار شود
 خود مشعل زن کند بعد مدت تا خرم و شفقتر پدیدار شود آگاه از صمیمیت
 خود آگاه میدهند چنانچه جناب حضرت پیر دستگیر ما شاه سعد الله صاحب
 حضرت غلام علی شاه صاحب از سینه خود چپ پانیده به ضمیمت خود آگاه و
 حضرت پیر دستگیر را حضرت ایشان تشبیه مرزا صاحب قبله و حضرت
 تشبیه صاحب را حضرت شیخ الشیوخ محمد عابد رضی الله تعالی عنهم
 مشرف ساخته و حضرت شیخ از پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله و اصحاب و سلم
 به ضمیمت کبریا امتیاز یافته اند ضمیمت پیران ما عجیب تر ضمیمت است

بعینہ ضمیمت حبیب خدا صلی اللہ علیہ وآلہ واصحابہ وسلم درجہ بدرجہ رسیدہ است
 این فہمیدن عقل و دور فہم رسا باید و گرنہ پروبال سپرد طیرا کہ نجاتا میر است اللہ تعالیٰ
 سالک را ہدایت دہد کہ از مستحکم دارد و گرنہ از مرتبہ پیر واقف شدن چہ مجال و چہ یار
 و در سلوک داخل شدن و تعینت از اچیتقت پیر واقف شدن محال بلکہ تا تحصیل
 سلوک ہم پیر را شناسنا خلق مقدوسی ندارد بجان اللہ قربان پیر دستگیر خود شویم
 کہ او تعالیٰ چہ کمائی و قوتی نصرت ایشانرا عطا فرمودہ است کہ ہا نفس سنگ گر گین
 پروان را یک توجہ بر تہ قرب می نوازند و مرغی بے بال و پر را باز از اشہب
 می سازند چنانکہ نقل است کہ در رسالہ سالوک تصنیف خود حضرت ابو سعید صاحب
 مجددی رحمۃ اللہ علیہ میفرماید کہ بر اسے ضمیمت بار ما در خدمت فیض در جہت
 حضرت پیر دستگیر عرض کردہ بودم تا آنکہ سال ہزار و صد و ہجری در ماہ صفر بندہ
 حتم قرآن شریف در حضور پیر نور در ثوابل او این میکردم باتمام رسید بعد از ختم بہ
 بندہ را ارشاد کردند کہ از ما چیز سے خواہشی کہ داری بخواہ بندہ عرض کردم کہ امید دار
 ضمیمت حضرت ہستم بندہ را از رعایت بندہ نوازی نزویک خود طلبید و بسینہ مبارک
 خود چسپانیدہ تا دیہ تو جہم فرمودند احوال بر من ورود نمود کہ اظہار آن اسرار ممکن نیست و در
 انوار مبارک آنحضرت استغزاتی بهم رسید کہ باطن من آئینہ واری مقابل باطن مبارک حضرت
 ایشان شدہ ہرچہ در آن حضرت موجودا بعینہ در باطن بندہ نمودار گردیدہ است بنہجیک
 فرق در میان ہر دو باطن باقی نماندہ - بجان اللہ چہ قدرتی و قوتی پیران مایا
 را قادر حقیق عطا فرمودہ است فکر امید ان تنگ است و پاسے عقل تنگ است
 - تمت طریقہ نقشبندیہ رحمہم اللہ علیہم -

من بعد این ناہل دنا دانستہ محض و بہ نماندنی و نارسیدگی خود و ہرچیکہ یاد
 آوردم بان بچو صلاکی خود رسیدم و در طریقہ قادریہ عالیہ خدمت ما بے طالبان
 صادق عرض پردازم غور فرمایند و عمل کنند -
 بدانکہ اسے سالک صادق باید کہ خود را در طریقہ ہذا محکم و مستحکم داشتہ اعتقاد

را هر طرف راه نداد دست و پا هر سوتر نهد به شریعت قائم القدم شده در طریقه عالمیه
 قادر به بیعت گیر و خدمت مرشد پیشه خود اختیار کند که در قلب او بزرگتر شد خود
 حضور وی دیگر نیاید آنرا سلوک و اتقا و توجه قائده ندیده و نه قصه خوانی و پیرشاهی
 و در مجامع لاف زنی است ازین خیالات و قیاسات را دور داشته که یقیناً به
 بسته راه طلب مولی بر گیرد همچنین سالکان را تعلیم فرمودن و در طرق سلوک نمودن آن
 بلکه طریق سنت اولیاء الله است و آن اینست اولاً توبه داده در بیعت داخل فرموده
 تا کینه اجتناب شرک و بدعت و ترک خلافت شریعت کرده و ترغیب پیروی و اتباع من
 و سماعی مستجاب و شناسست فرموده که خوابی و سحر خیزی تا کینه داشته از یاد فرایند
 ارشاد قادر به رابطه اول یعنی ذکر قلبنه که قلب بسوس پتلا این چپ مائل بکنا این کل
 صنوبری است چشم بند کرده و لا اله الا الله را از قلب بر آورده و لا اله الا الله را بر این
 ضرب نماید معنی اش لا معبود الا الله تصور روار و چنانکه اثر در او پدید آید چند مدت
 دوام باید کرد که در قلب اثر نفی و اثبات پدید آید یعنی عادت کلمه جاری گردد
 و گاه گاه از تصور صورت فنائیت بند و حرارت در قلب پدید آید و بوقت مراد
 علی الدوام صورت شیخ رابطه حاصل آید و نور برنگ زرد و از سخت و فوق و
 چپ راست و پس و پیش باریدن و زبیدن گیرد و شعله نار عشق از قلب
 مشتعل شده آه و نغمه و بیقراری و سوز گریه زاری از هر صورت و از معانیه
 جمال بیقرار و برق دار گردد و از شوق تماشا جمال یار و آینه قلب مستقر
 شده بیقرار ماند این را رابطه قلبی می نامند اگر کسی ازین حالات بر سالک بخواهد
 و مسئله فکرو ازین پیش هدایت و اوان منع است چونکه طالب مجهول و
 کم همت است بلکه شوق شنیدن دارد و پیش همچنین کسان که فیضات بیان
 نمودن طریقت را بد نام کردن است بلکه قطع فیض باطن شدن است و راز
 الهی را فاش کردن است و بدست کم نظر فغان و کذب ان کوس لانی نمودن
 است همین کسان از زبان بزرگان شنیده کتب خوانی کرده خود را مادی و

و مرشد مشہور کردہ پچارہ مشتاقان و طالبان حق را از حق دور انداختہ بدکلام
 مستخر کردہ بے فیض و بے مقصد محض کنند خود را موحّد و عارف مشہر سازند۔
 اللّٰهُمَّ احْفَظْنَا مِنْ صَحْبَتِهِمْ وَ کَلَامِهِمْ۔ ازین صحبت علما غایبین بہتر است کہ از اسلام
 و ایمان قایم ماندہ راہ حجت باسانی میگیرند ذکر و رسم کہ لطیفہ روح و آن زیر پستان
 راست بجا صلہ و انگشت باید کہ لا را از قلب کشیدہ و اللّٰہ را بجلوت روح بر آورده و
 الا انقدر بر قلب ضرب نماید جبراً و قوتاً و ثانیاً بہ لفظ الا اللّٰہ بروح ضرب نماید ہم چنین
 سہ بار ضرب فقط لفظ الا اللّٰہ۔ اسہ بار بروح ضرب نماید تا کہ یک ذکر کامل شود
 و معنی نفس اشیات را لا مقصود و الا اللّٰہ لحاظ کردہ صورت وارہ آفتاب تصور وار و ذکر
 ذکر ہب را ان صورت آرد یعنی کہ از قلب تمام سینہ بچو قرص آفتاب تصور یدہ مقصود را
 پیش نظر دارد و خود مستغرق آن نور گرداند بوقت ذکر یکبار تشہد بہ نشیند و یک
 جلسہ پنچہزار بار بطور مذکور ذکر مع فکر نماید رفتہ رفتہ آن نور را زردہ رنگ سُرخ میخاطشدہ
 مُستغرق گرداند آنوقت خود را از آتش شوق بالا افروختہ شوق و ذوق را ترقی دہد
 و محو مستغرق گرداند حتّٰی کہ آن نور قیام کرد و در دل صوت غیبی شنیدن گیرد و
 سیر روحی بطرف ملکوت متوجہ گردد و اسرار فوقانی وارد شدن رود ہد۔

ذکر نفس مع لطائف ثلاثہ

اینجا سیر ملکوتی سطر کردہ و بموجب سورتے آرد و آن چنانست کہ لطیفہ نفس مقام
 آن نافع است و مقام سر میاں سینہ و مقام حقیقی پیشانی کہ مقام سجدہ است
 مرتبہ عبودیت بطور پدید و ولایت علیہ تکشف گردد و سیر ملائک علی طیارے گردد
 و مقام لطیفہ اخفہ بر تارک مورد فیض مقام محمدیست و مشرب محمدی ہم بینامند
 و اہل استفادہ ماہران سیر نفس و مستغرقان بحر عشق جمال پس رنگے خوب نمی فہند
 و رابطہ ذکر آن اینست کہ لا را از زیر ناف بر کشیدہ تا بالاے گام برساند و معنی
 لا تصور وار و کہ نیست و نابود شدہ کہ آن ذات ہما تقدیر باقیمت بوجہ یعنی ہر ذرات
 خود فنا کردہ لحاظ داشتہ باین مفہوم کلہ معینہ تصور یدہ مستغرق شود مگر اسہ

مقام نفس نور سے چھو خوارہ بالائے اسفند یک سویر آمدہ و از پنج الہ را فردا آوردہ بہ
 کشف راست آورد الہ را از لطیفہ روح بحسب حرکت کشیدہ لفظ اللہ اسم ذات را بقلب
 ضرب نماید پہچان کہ جلد از تحت تا فوق فنا شدہ ذات او تعالیٰ اجل شانہ باقی نام
 و نور از بالائے فرق تاپای چھو چادر آب پوشیدہ شدہ مستغرق تصور نامہ ہمین
 طور رابطہ تصور نور کہ از نفس بشکل خوارہ تا فوق الہ اس شدہ چھو چادر وار تمام جسم
 پوشیدہ باشد متنی کہ از درون و از بیرون کہ خوارہ بیرونی و چادر بیہ و بیرون
 شود و ہمین طور بحر بات کہ در سماعت ظاہر سے و باطن سے ہیچ بنیاد بحر صوت نفس
 اثبات کہ ہیچ در سماعت نہ درآمد شدہ از کثرت شوق و رھا فنا شدہ اثبات
 بطور سے نمایہ برین منوال مگر رابطہ عادت فارو در آخر شب و بہ تنہا سے و بجز سے
 از خلایق کہ خیال کے شنیدن را راہ ندید متنی کہ در بحر فنا شدہ و تا بقای سے ہوش
 آتش شوق دیدار مقصد افروختہ بالا زدہ میگردد متنی کہ خود خو نمایہ درین ایام گم نشدن
 و کم گفتن بلکہ ترک صحبت خلایق و کثرت زاد یہ گیسے عادت گیرد شب و روز کثرت
 ذکر را شوق فارو تا کہ ذوق راہ نمایہ درین ہنگام از توجہ مرشد و فیضیاب صحبت اکثر
 او شان تجلیات انوار آفاتی خوشا شدہ انگشتان سے گردہ چنانچہ بقولہ تعالیٰ اللہ
 نور السموات والارض ایجا مرشد کمال و باد سے آگاہہ دل مستگیر سے و کار عظام
 نوازی فرمودہ ارشاد میفرماید کہ فرمودے است و آگاہ کردے است و گردے است و گردے شرب
 و کفر سے ہے است چون فیضیاب و مستفیض شود و در بحر وحدت ابتداء غرق شدن سے
 گیرد و آنوقت فہم باید کہ یک وجود وجود است و ہر وجود با ہم وجود آن محبہ ہر ایک
 وجود داند و قہ و ہر دارد و کل را یک وجود داند و باطن او ہسم یک وجود است کہ کل را
 محیط است ایجا جائے نازکت است ساک را سکر و غلبہ ای و سیر آفاتی محو گرد
 و تجلی انوار آفاتی ہے در پے رو گرد و تا باختیار خود میسج بر بان نہیاد
 و ہر چیکہ در بے ہوشی کے در آید بہ ہوشیار سے توبہ و ہر ایجا من فہم فہم
 این را سیر آفاتی سے گویند از سیر آفاتی مقامات خود را واقعہ مکرر و مکرر

مرتبه باطن را پنج زوال نیت و از خطرات آفاقی محفوظ ماند و بخیال نفس مستغرق و
مضمحل ماند و قوت سیر آفاقی بر دو گونه است یک آنکه موجودات را در خود معائنه کردن
میکند و چنانچه پیش گفته و اخبارات قلوب و مکان و احوال مشرق و مغرب و جهت
اولیاء الله و حوادث زمان و چگونگی مردگان و زندگان و احوال ملاقات ارواح و
معائنه ملائک و سیر ارشده و سماوی پیش آمدن و متشکل شدن جوهر اگر دو و اهل فناء این
نیز داخل خطرات است.

و دیگر قسم سیر آفاقی را قوتی پیدا کرد و غالب آمد بر آنکه در آب شده می بلبد
و در آتش آتش شود و باد باد شود و بجا خاک شود و تجلیات انوار صفائی در وسایل
گشته بر همه وجود ممکنات سائر گشته قوت پیدا نماند و طیرانی حاصل میکند مگر جوهر
مقصد از دست نماند این همه را یکسو گذاشته بحر محیط غوطه زن شده فتنه گردید و
این همه را یک وجودیت پس پرده موجودات وجود کل وجود و وجودیت واجب الوجود
که آن ذات است که نسبت آن به سایر موجودات است که با ملک مورو و گرد این قسم
اعتقاد افضلترین فهم است و در بیان وجود و شهود این را نمی فهمد و چون سایلک
را دوامیت حاصل آید استغراق و فنا ابد حاصل گردد و بالاترین از مقامات مقام محبت
که باتباع شریعت دائماً آرزو و باطن مستغرق شده ظاهر به شریعت پیراسته آراسته
ماند و دام لیل نهاری هیچ فعل حرکت از شریعت دور نماند بلکه پیراسته و آراسته
شریعت ماند برین مثال احوال کیفیات و کتب بسیار منبسط است چنانچه یک از اکل
اولیاء الله پیش شاگردان و مریدان خود استغفار فرمودند که سالک نشسته تا
چگونه افعال و حرکات ماکزشت و چه طور بطور آمد همه با یک ایسان شده عرض پروردگار
شدند که حضرت به معمول قدیم خود بجهت مراتب شریعت طهارت و غسل و وضو و نماز
و روزه و نه انص و سخن و سختیات و تواضع و قرأت قرآن با عادت قدیم
گذاشتن و ادا فرمودن هیچ سمرتفاوت نفع نموند بوقت خواب خواب و
بوقت بیداری بیداری هم چنان که بود عمل نموند گوش نموده ارشاد کردند

کہ این سال من در خود بخود خود را فراموش کردم کہ بر من چہ گوشت و از من چہ صفا شد ہمیشہ قوریتہ ندا شتم الحمد للہ مقام من بمقام محمد صلی اللہ علیہ وآلہ وسلم حاصل است چنانچہ ہر دے را مقابیت بمقام ہر نبی پس جاوہ آن ولی بجاوہ آن بنی است چنانچہ حضرت سیدنا عبد القادر جیلانی قدس اللہ اسرارہم فرمودہ اندہ شعر و کل ولی قدم واسلے علی قدم البنی بدر الکمال ؛
 این اعتقاد افضل ترین اعتقاد است پس سالک را باید برین اعتقاد و افعال و اقوال و اعمال باتباع شریعت طریق وارد و گرنہ خوف و پریش است و نہ ہر محققان اہل وحدت با وجود غلبہ حال توحید از شریعت یکسر موی تجاوز نہ گیرند و ہر مومنین کہ خلاف شریعت کار کند و اقرار توحید و جود علی علانیہ و بر ملا نماید اورا مدعی کاذب و منحہ و زندقہ باید گفت اگر از کسی در حالت سُکرو بے خودی حرفے خلاف شریعہ بر آید و یا فعلے خلاف شریعت از دے صادر شود و معذور باید و اشتہار اگر با وجود پوش و شعور ترک شریعت نماید فاسق و منحہ باشد نعوذ باللہ من ہذا القوم ۔

فائدہ

سالک این مقامات نگاہداشتن واجب و ضرور است و آن این است تجلی کہ ظہور حق است برویدہ دل سالک و آن چہار قسم است اول آثار می و دوم انفعالی و سوم منفائی و چہارم ذائقے ۔ و آثار می آنست کہ بصورت جسمانیات کہ عالم مشہادت است از باطن علوی و سفلی و مرکبات بہر صورت کہ حضرت حق را بیند و عین تصور رویت فرم و اند کہ حضرت حق است آنرا تجلی آثار می بخواند و از جمیع تجلیات آثار سے تجلی صورت و در صورت این ان مشاہدہ نمودن اتہ و اعلیٰ است ۔

و تجلی انفعالی مثل بانوار مستلونہ میناید یعنی حضرت حق را بہ نور ۔
 سبزہ نور سرج و نور زرو و نور سفید پیمد ۔

و تجلی صفاتی آنست که حضرت حق بصفت سبعة که حیات و علم و قدرت و ارادت و سماع و بصیر و کلام است تجلی شود و گاه باشد که تجلی صفاتی متمثل بنور سیاه نیاید یعنی حق را متمثل بصورت نور سیاه بیند.

و تجلی ذاتی آنست که سالک در آن تجلی فانی مطلق شود و علم و شعور و ادراک مطلقاً نماند و تجلیات مذکور بحسب صفاتی اوقات تجلی علیه متفاوت است اگر حضرت حق را تجلی است فاما اگر خود منظر حق شود یعنی بیند که خود حضرت حق است اتم و اکمل است زیرا به تحقیق در ضمن آثار زیاده است و در جمیع مراتب تجلیات مذکوره حضرت حق را دیدن با خود منظر حق شدن در طریق تصفیه واقع است و شنیدن موسی علیه السلام ذاتی انی انا الله رب العالمین و حدیث شریف رایت ربی فی احسن صورته و من رانی فقد رای الحق شود عدول اند بر خود از تجلیات و بقا با الله که بحسب حال کاملان و اصل رواست میدهد آنست که بعد از قسا سالک در تجلی ذاتی بقای حق باقی گردد و خود را مطلق بے تعیین جسمانی و روحانی بیند و عالم خود را محیط ذات همه ذرات کائنات مشاهده نماید و متصف بجمیع صفات الهی باشد.

فائده

پس از اینجا بیان عالم که اصطلاحات صوفیه علیه الرحمة درجه بدرجه اند محل را مفصلاً و مفصلاً را مجلاً که در طریقه قادریه عالیہ بیان کرده شده از ابان قلم و اینها هم و هرگاه سلوک گذشته را عمل کرده نمید و لذتش حاصل کرد و کیفیت سیر زبانی و بکلف زبان و ضمیمه شود و از عشق محمدی بانجام نمره حاصل کند پس باید دانست که اول مقام عالم ناسوت عین وجود است یعنی این همه عالم موجودات است عالم ناسوت مینامند و بعضی عالم شهادت و عالم ملک و مثال و عالم بیداری هم میگویند و این عالم را بدرجه انتهائی و ثانی مرتبه ایست و درین عالم وجود را بکمال لذتی است پس هر طالب را که طلب حق بشوق دارد اول باید که عشق پیدا کند و بعد از آن بر ارشاد مرشد سجده گوشت

تنهایی نشسته صورت شیخ معشوق خود گرداند یا بگمان نیک بصورت مجازی عشق
 داشته باشد بطریقش است چشم خود بند کند و صورت معشوق را بعشق اتم بدل متوجه
 شده از چشم دل به بیند بلکه در دل خود بنشاند و باو دید بازی بکند و مقام دل در رسیدن
 بطرف پستان پیمایل به پهلوی و انگشت زیر پستان است بشکل صنوبری من کل
 الوجوه بر صورت معشوق خود را متوجه دارد و خطره را اصلاً داخل ندهد و سواس و نیاید
 پس آن تصویر در قلب صنوبری تعلق پیدا کند رفته رفته در دل صورت معشوق
 معاینه گردد و دست خوشگوار در دل نشیند پس این دل صنوبری و آن صورت موجود
 که دیده میشود همین عالم مثال است که لذت وجودی حاصل میشود بعضی این را از عالم
 ملکوت جدا گانه می شمرد و بعضی بعالم ملکوت داخل میکنند و بعد این طریقه شناختن
 ملکوت بیان کرده میشود و این عالم را عالم ارواح و عالم غیب و عالم لطیف و عالم
 خواب میگویند و هر چند که عالم ملکوت بصورت عالم ناسوت است لیکن عالم ناسوت
 فانیست و عالم ملکوت خلالت آن و عالم مثال کلید است بعالم ملکوت و چنانچه عالم
 صورت را که می بینند و هم چنان چشم بند کرده دیده میشود و آنکه چشم بند کرده دیده
 میشود و شکل روحیت و چشم و اگر در نظر در آید و آن شکل بادیست و چون هر
 کسی که خواب رود یا بهوشیار غافل ماند و آن شکل روحی که متمثل به جسم ظاهری جمیع
 اعضا و سواس وجود شده بوسیله بدن لطیف با عالم ملکوت سیر میکنند و هر که
 خود را صاف پاک از کثافت ظاهری بدل دور شود و از ارواح اولیا را الله
 و تجلیات ملکوتی دیده پاکیزگی و صفائی حاصل میکند و دل هر کس که زیر کثافت و
 خفالت پوشیده شده است هون آفات و تاریکی که در عالم ناسوت گرفتار شده است
 در پیش می آید و خوابهای بد و تصورات ناشایسته بظهور می آید هر که در خواب
 می بیند و نتیجه اش بسم بدمی بیند پس انسان را باید که از فکر الهی شب در روز دل
 را حقیقل کرده منجمله سازد تا که لون و لش هویدا و روشن گردد و تا که صورت صورت
 اولیا را الله و فرشتگان و تجلیات ملکوتی بقلب او منعکس گردد و باید که صورت

شیخ خود در دل خود جانشین گرداند بلکه دل خود صورت مرشد گردد درین حال البته
 صورتهای اولیاء الله و پیغامبران ظهور میکرد بلکه هر اراده که کند و سوال در پیش
 آرد جوابش حاصل گردد و دل را یقین و تسلی حاصل خواهد شد و هرگاه که صورت
 شیخ خود به بیند و رابطه حاصل کند از مرشد خود بزیارت حضرت سرود کلمات
 صلی الله علیه و آله و سلم اتجا نموده در خواست کند و عرض نماید که بزیارت
 آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم مشرف شوم البته بوسیله پیران کبار و مرشد
 خود بزیارت مشرف گردد و هرگاه که از عالم مثال در ملکوت داخل شد و نیک و بد
 ارواح با ملاحظه کردن گرفت و ملائکه را بر اسم بطور روح در نظر آمدن گرفت آنوقت
 لازم که این کیفیت و احوال را چندی از دست ندید تا حقیقت عالم لطافت که
 اصل است این عالم سایه اوست خوبتر روشن شود و آنوقت هر چه خواست
 در این مشاهده کرده شود چون در عالم لطافت نسبت تمام بهر سده ترا مبارک
 با و که عالم ملکوت بر تو منکشف شد لیکن اصل مطلب را پاس دارد و از دست ندید
 خود را درین ورطه لذات غرق سازد و منظر بر عالم صورت داشته دل ندید
 و کشف و کرامات را خواهش نکند و درین مقام مرتبه کشف و کرامات بسیار است
 و سیر باین عالم توجه بالکمال داشتن موجب تنزل است چونکه این عالم بدرجه
 تنهاییست از مطلب اصلی و مطلب اصلی را گم کرده درین عالم غرق شدن بسیار
 ماندن است بسیار پایا در وحل شده اند سالک را ازین مقام عبور کردن لازم
 و مناسب است چونکه سالک را راه حقیقت و معرفت طم کردن است او شانرا
 از عالم ناسوت و ملکوت و جبروت گذرانیدن لازم است مگر با سادگی قسح و
 عالم ملکوت داشته باشد چونکه این عالم فتح عظیم است ازینجا طریق اشغال
 بیان کرده میشود که از اذکار دل را روشنائی و صفائی حاصل میشود و در این
 دل رنگها هویدا شده جمال یار مشاهده کرده میشود و طریق شغل اسم ذات الله
 را بچرکت زبان آهسته آهسته در دل بگوید یعنی آواز بسان نباشد پس گوشت

تنهایی اختیار کرده و این اسم مبارک را بکثرت تمام حتی که در شستن و برپاشن
 دل را انگاهی و هوشیاری خواهد بود بشهر طیکه در آن دل مستغرق شده سعی بیهوده
 کشد این اسم اعظم جامع جمیع صفات است هر صفتیکه باشد ازین اسم مبارک
 دور نیست و چون سالک درین اسم اعظم محو گردد و کل جوارح و اعضاء خود ب حرکت
 قلبی مشغول شوند بلا تصور ذکر در هر حرکت و هر تنفس ذکر اسم ذاتی از هر بن مودر
 درآمده در خیال او در اید البته منظر کرامات و تصرفات گردد و بعد شغل حبس نفس
 و در تعلیم دهد چونکه بجز حبس دم کردن سالک را کثرت حاصل نمیشود باید که در تنهایی
 دل را از دوسوسه ها و حاجت های دنیوی خالی کند و صورت جلوه را خوب یاد
 داشته نگاه دارد و آن این طریق است یعنی هر دو اربع دست خود بر سر هر دو
 رکیه بنهد و هر دو ابهام را بر دو سوراخ گوش را بنده کند تا آنکه از راه گوش
 دم بیرون نیاید و هر دو از انگشتان شهادت هر دو چشم را بنده کند و از انگشت
 خرد و دیگر انگشت از بازویش یعنی از انگشتان خضر و بنصر هر دو لب را بنده کند و از
 انگشت میانه یعنی وسطی و بر سوراخ بینی هر دو بنهد ازین ترکیب که سوراخ طرف راست
 را گرفته دم را بنده کند و بعد از بسو آخ چپ لا اله گفته دم را تا دماغ رسانده بطرف قلب
 بیاورد و از آن پس سوراخ چپ را نیز محکم در حبس دم مشغول شود و این عمل را شروع
 کرده آهسته آهسته تا یکمال کثرت رساند یعنی که ذکر الا اله را تا گزاشتن دم
 ع بر دل ضرب کرده باشد چنانکه ذکر را تکلیف معلوم نشود یعنی دل بقرار نگردد
 و تکلیف نزد همچنان عادت کرده تا بحدی که قدرت در پدید آید اگر دو کثرت پدید آید
 بوقت و اگر گزاشتن دم که انگشت هر دو سوراخ نهاده شده بود و از آن برداشته دم
 گزارد و همراه دم گزاشتن الا اله گفته با هستگی تمام بیرون دم را گذارد و زودوی
 و تعجیلی کند بوقت گزاشتن دم چونکه دماغ را زبانی زسد از همین طریق بهر قدر که قدرت
 و قوت و دگرده شود و تیرنی رساند و بعضی بزرگان چنان ربط پیدا کرده بودند
 که یک روز چهار دم میکشند و فرو میریزند پس معلوم شد که عادت یک

ربط حاصل شد و بعض بزرگان از نماز عشا تا نماز فجر مجلس فرموده اند سبحان الله از
 اثر این شغل شمع عظیم ظهور مییابد و ازین شغل دیگر فایده هم حاصل میشود و نوم و
 خواب و غفلتش با تکلیف و وریشود و ازین شغل بزرگان رحمهم الله سالها سال
 هرگز نه خفته اند این شغل بزرگ از آئینه دل رنگ و تار یکی دور میکند و صفائی دل را
 داده بخلا میکند و برای آن دفع خطرات خوب و است که از و خطر با هر قسم
 دور میشود و هر دم و هر حال بجز الا الله بر نمی آید و بوقت خالی نشستن بر آن
 معمول هر نفسیکه بر آید بجز الا الله هیچ نه بدون آید خطرات را در حال گنجایش نیت
 باید که تا مجلس دم لفظ الا الله گفته باشد یعنی تا فرو گذاشتن دم این شغل
 شریف هر وقت و هر مقام نگردد باید که در خلوت و گوشه گیری باید نمود و صحبت
 خلق شغل پاس نفاس مناسب و بهتر است چونکه از هر وقت و هر جا جاری
 کرده میشود و بوقت حبس النفس توجه بطرف قلب دارد و گوش تصور هر آن
 نماید که آوازها شنیده میشود چنانچه مولانا دم رحمه الله علیه میفرماید **هـ**
 بر لبش قفل است و در دل راز است پاسبان خوش و دل پر از آواز است که
 و کیفیت سلطان الاذکار پس شاغل را مبارک شود که این شغل عجیب شغل است
 باید که آن شاغل را اگر شب باشد و رجوع تنهایی نشیند و اگر روز باشد صبح اگر بید
 بهر حال از خلالت دور شده بنشیند و صورت شغل اینست هر گاه که انگشت
 بزرگ در سوراخ گوش کند بطرف صوتش قصد رنبد و همچنان که در صورت او محو گردد
 که خیالش بجز همون صوت و سماعش هیچ نیاید باین مقصد ساعت حکم گردد لازم که
 از دل لفظ الا الله را اینچنین گوید که همه اعضا و از هر بن مولی لفظ الا الله جاری
 گردد و برین رابطه اینچنین محنت و مشقت بگذرد که از همه بن و سودا و اعضا معه
 قلب شنیده شود بان شنیدن که در گوش او که آوازی که می آید و از
 صورت سرمدی پنهانند در آن صورت خود فانی شود حتی که از گوش انگشت بیرون
 آرد یا از انگشت گوش را بجهت نماید همون صوت برابر شنیدن آید و مجلس

ترقی کرده شود و ذکر را بطریق بالا ترقی دهد رفته رفته عجیب احوالی پیدا گردد
 و تکرار و تار عتق الهی مشغول زن شده صوت قدیم ابد الابد و سماعت او مالا
 میشود و مطلب اصلی هویدا شدن می پردازد و از اینجا عالم جبروت بداند و این
 عالم را عالم احدیت و عالم جمعیت و عالم آرام و عالم نفس بهم میگویند و درین
 عالم هیچ تصورات و خیالات در غی آید و تسکین و آرام حاصل میشود و هوای
 حق و تصور مقصود اصلی پیش نظر دارد درین عالم مانند ناسوت و ملکوت
 هیچ صورت نه بنده و در دل هیچ نگذرد و جزو ذات این حال بر سالک وارد شود
 و آن سالک در عالم جبروت است و همه عالم خیالی و تصور می بر خواسته
 تسکین حاصل شود هر گاه که خواهد با جبروت حاصل میتوان شد و حاصل کردن
 عالم جبروت طریقست که تمام اعضا و خود را حرکت باز دارد و هر دو چشم را
 بند کند و دست راست را بر دست چپ داشته از تسکین تمام مریع به نشیند و
 تمام نقوش و صورتها از ناسوتی و ملکوتی خالی کرده با آرام تمام تر به نشیند
 و در نظر ظاهری و باطنی هیچ از ناسوتی و ملکوتی در باطن دل خود فانی دنیا
 شود البته آن سالک در عالم جبروت رسد و مقام جبروتی حاصل کند و بیان -
 عالم لاهوت بغور تمام بداند و بفهمد که این عالم را عالم هویت و عالم ذات و
 عالم بیزنگ و عالم محبت و عالم مطلق میگویند و این عالم عالم ناسوت و ملکوت
 و جبروت را محیط است و عالم لاهوت مانند روح است و این همه عالم مذکور
 مانند جسم است و این همه عالم ازین عالم لاهوت پیدا شده برآمده اند و نشیند
 باین عالم و اصل شده تعلق میدارند و این عالم لاهوت همیشه یک حالت
 میماند درین هیچ فرق نیست آیه کریمه هو الاول هو الاخر هو الظاهر هو الباطن
 و هو بکل شئ محیط و در مقام و بیان حالت اشاره من و تو از دل بردارد
 تجلی ذات و توحید در حقیقت همین است و آیه کریمه و فی النفس کم افلا تبصرون
 را با ایمیت پیش گیر و یعنی همه عالم ذات او در خود خود آشکار و خود را در عالم

خیال گیر و همچو حجاب و موج و دریا هر چه هست از دریا هست و تعینات را حجاب
 نگاشته ذات را به بند و هم چنین است که محض ذات را با تشبیه موصوف نمکند
 چونکه از دولت تشریف بی بهره ماند پس صورت او تشبیه تا این همه ظهورات
 و تعینات از ان ذات است و این همه را جدا اند چونکه از نعمت عرفان و
 فیض و بصیرت و محروم ماند مگر پاس و لحاظ شریعت و اشتق واجب و لازم افتاد از
 زبان و بیان ظاهری هیچ نگویید و این نکته تا که بخود دارد و میشود بمیدان لطف ایزد
 و پانزده راز خود میداند و بعالم کسان اطلاع ندهد و راز را ستر باید و از ستر بسته
 را پرو هیدگی نباید **س** ستانی زبان از رفیعان راز که تار از سلطان محمود
 باز اللهم اهدنا الصراط المستقیم هذا شجرة مبارک نقشبندیه رحیم الله و شجرة عالیه
 قادر بر قدس الله ابرار هم تحریر کرده میشود اولاً شجرة مبارک نقشبندیه ایست -

شجرة نقشبندیه

الهی بجزمت شفیع المذنبین رحمۃ للعالمین احمد مصطفی محمد رسول الله صلی الله علیه و آله
 و اصحابه و سلم. الہی بجزمت خلیفہ رسول الله ابو بکر صدیق رضی الله عنہ الہی بجزمت
 صاحب رسول الله حضرت سیدمان فارسی رضی الله تعالی عنہ. الہی بجزمت امام
 قاسم بن محمد ابن ابی بکر رضی الله عنہم. الہی بجزمت امام جعفر الصادق
 رضی الله تعالی عنہ الہی بجزمت حضرت سلطان العارنین قطب العاشقین سلطان
 شیخ بایزید بسطامی رحمۃ الله علیه الہی بجزمت حضرت خواجہ ابوالحسن خرقانی رحمۃ الله
 علیه الہی بجزمت حضرت خواجہ ابوالقاسم گورگانی رحمۃ الله علیه. الہی بجزمت حضرت
 خواجہ ابوعلی فارمدی رحمۃ الله علیه الہی بجزمت حضرت خواجہ ابو یوسف ہرانی
 رحمۃ الله علیه الہی بجزمت حضرت خواجہ جہان خواجہ عبدالحق مجددی رحمۃ الله علیه
 الہی بجزمت حضرت خواجہ مولانا محمد عارف ریوگری رحمۃ الله علیه الہی بجزمت
 حضرت خواجہ محمود اخیر غفغوی رحمۃ الله علیه الہی بجزمت حضرت خواجہ عزیزان علی
 راتنی رحمۃ الله علیه الہی بجزمت حضرت خواجہ محمد ساسی رحمۃ الله علیه الہی بجزمت

حضرت سید اسحاق سید امیر کلال رحمۃ اللہ علیہ الہی بکرمۃ حضرت خواجہ خواجگان
 پیر پیران امام الطریقہ خواجہ بہاؤ الدین نقشبند رحمۃ اللہ علیہ الہی بکرمۃ حضرت
 خواجہ علاؤ الدین عطار رحمۃ اللہ الہی بکرمۃ حضرت خواجہ مولانا یعقوب چرخ رحمتہ
 علیہ الہی بکرمۃ حضرت خواجہ ناصر الدین عبید اللہ احرار ولی رحمۃ اللہ علیہ الہی
 بکرمۃ حضرت مولانا شرف الدین محمد زاہد رحمۃ اللہ علیہ الہی بکرمۃ حضرت خواجہ محمد
 درویش ولی رحمۃ اللہ علیہ الہی بکرمۃ حضرت خواجہ مولانا خواجگی محمد امکنکی رحمۃ اللہ علیہ
 الہی بکرمۃ حضرت خواجہ خواجگان خواجہ محمد باقی با اللہ رحمۃ اللہ علیہ الہی بکرمۃ
 حضرت امام ربانی محبوب صدیقی مجدد الف ثانی امام الطریقہ شیخ احمد فاروقی
 سہروردی رحمۃ اللہ علیہ الہی بکرمۃ حضرت ایشان مودۃ الوقتی خواجہ محمد معصوم
 رحمۃ اللہ علیہ الہی بکرمۃ حضرت ایشان شیخ سیف الدین رحمۃ اللہ علیہ الہی
 بکرمۃ حضرت حافظ محمد محمد بن رحمۃ اللہ علیہ الہی بکرمۃ حضرت سید اسحاق سید نور محمد
 بدوانی رحمۃ اللہ علیہ الہی بکرمۃ حضرت ایشان پیر دستگیر شمس الدین صاحب
 غار با اللہ قیوم زمان قطب جہان میرزا اعظم جان جانان رحمۃ اللہ علیہ الہی
 بکرمۃ حضرت قطب الامم شاد فرد الافراد پیر مرشد برحق سیدنا مولانا شاہ
 عبد اللہ المعروف بعلامہ علی شاہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ الہی بکرمۃ سیدنا مولانا
 و مرشدنا شاہ سعد اللہ صاحب رحمۃ اللہ علیہ الہی بکرمۃ جمیع حضرات نقشبندیہ
 بفقیر فقیر سید شاہ سعید الدین حسین صاحب طریقہ عالیہ نقشبندیہ بیعت نمودہ و اعلیٰ
 محفل گردانید اللہ سبحانہ تعالیٰ از فیوضات مرشدان خطہ افرو نصیب مکارمہ
 استقامت شریعت عطا فرماید آمین یا رب العالمین . وصلى الله على خير
 خلقه محمد وآله واصحابه اجمعين و در ملک یا ارحم الراحمين و ثانیاً شجرہ عالیہ قادریہ

شجرہ قادریہ

آدمی بکرمۃ حضرت سید ہر دو سرا امام احمد سلیم خاتم الانبیاء حضرت محمد مصطفیٰ

صلی اللہ علیہ وآلہ و اصحابہ وسلم۔ الہی بجزمت۔ امیر المؤمنین خلیفہ رسول اللہ حضرت
 علی مرتضیٰ رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الہی بجزمت امیر المؤمنین سبط رسول اللہ ابن مشککشا
 حضرت امام حسن المجتبر رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الہی بجزمت سبط رسول اللہ سید الشہداء ابن
 مشککشا حضرت امام حسین رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الہی بجزمت سبط رسول اللہ حضرت
 امام زین العابدین رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الہی بجزمت سبط رسول اللہ حضرت امام محمد باقر
 رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الہی بجزمت سبط رسول اللہ حضرت امام جعفر الصادق رضی اللہ تعالیٰ
 عنہ۔ الہی بجزمت سبط رسول اللہ حضرت امام موسیٰ کاظم رضی اللہ تعالیٰ عنہ۔ الہی
 بجزمت سبط رسول اللہ حضرت امام علی موسیٰ رضا رضی اللہ تعالیٰ عنہ الہی بجزمت حضرت
 ابیہ مدد کتبہ رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سمری القفل رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی
 بجزمت سید الخائفہ حضرت جنید بغدادی رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت ابو
 عبد اللہ شبلی رحمۃ اللہ علیہ الہی بجزمت حضرت شیخ عبدالعزیز تمیمی رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت
 حضرت شیخ عبدالواحد بن عبدالعزیز تمیمی رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت شیخ
 ابو الفرج محمد بن موسیٰ رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت شیخ ابوالحسن علی البہکاری
 رحمۃ اللہ علیہ الہی بجزمت حضرت شیخ ابوجعید مبارک محمدی رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت
 حضرت غوث الثقلین محبوب بھائی سید محی الدین عبدالقادر بیلانی الحنفی سینئر رحمۃ اللہ
 علیہ الہی بجزمت حضرت سید عبدالرزاق رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید شرف الدین قتال
 رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید عبدالوہاب رحمۃ اللہ علیہ الہی بجزمت حضرت
 سید بہاؤ الدین رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید عقیل رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت
 حضرت سید شمس الدین محمد بن موسیٰ رحمۃ اللہ علیہ الہی بجزمت حضرت سید گدا جمن
 اولیٰ رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید ابوالفضل رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت
 حضرت سید شمس الدین عارف رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید گدا رمن ثانی
 رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت سید شاہ فضیل رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت
 شاہ کمال کیشیتہ رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی بجزمت حضرت شاہ سکندر رحمۃ اللہ علیہ۔ الہی

بحرمت حضرت بدر الملة والدين امام العارفين امام الطريقة شيخ احمد سهرزدي عليه
 عليه الهی بحرمت حضرت خازن الرحمة خواجه محمد سعيد رحمة الله عليه - الهی بحرمت حضرت
 دليل الرحمن عبد الاحد رحمة الله عليه - الهی بحرمت حضرت شيخ الشيوخ محمد عابد رحمة الله
 عليه الهی بحرمت حضرت شمس الدين حبيب الله قيوم زمان منظر جان جانان رحمة الله
 الهی بحرمت حضرت سيدنا مولانا شاه عبد الله المعروف به غلام علي
 شاه صاحب رحمة الله عليه - الهی بحرمت حضرت سيدنا مولانا و مرشدنا عارف بالله
 حضرت شاه سعد الله صاحب رحمة الله عليه - الهی بحرمت جميع حضرات قادريه
 بفقيه حقير سيد شاه سعيد الدخسين راو در طريقة عاليه قادريه بيعت نزوده داخل محفل
 گردانيد الله سبحانه و تعالی از فيوضات مرشدان حظ وافر و نصيب متکاثر معه استقامت
 شريعت عطا فرمايد آمين يا رب العالمين و صلي الله تعالى على خير خلقه محمد
 وآله واصحابه اجمعين برحمتك يا ارحم الراحمين - تمت الكتاب بعون الملك الوهاب

الحمد لله كتاب مستطاب مسلي به منظره طريقت باهتمام
 تمام و تصحيح الالكلام در طبع عزيز دکن واقع حيدرآباد و دکن تاريخ
 ١٢٠٩ ماه رمضان المبارک سنه ثلثه هجر بنوی بزويو طبع

دقيق پذيرفت

لا قسم کمترين خودی

محمد سليم الدين

صحت نامه کتاب منظره طریقت

| نیمه | ک | غلط | صحیح | نیمه | ک | غلط | صحیح |
|------|----|---------------|----------------------|------|----|------------|------------|
| ۱ | ۶ | کوزه | واقعه کرنا کور | ۹ | ۳۲ | × | تفصیل |
| ۱ | ۱۳ | چو باغ | چو بهار | ۹ | ۳ | تفصیل | تفصیل |
| ۲ | ۱ | شده | نشده شده | ۹ | ۶ | نفسی | نفس |
| ۲ | ۶ | بکسوم | بکسوم | ۹ | ۲۰ | جزبات | جزبات |
| | | | موخرات | ۹ | ۲۱ | طراق | طراق |
| ۳ | ۲۱ | | بامیه آوازه | ۱۰ | ۱ | درخمن | درخمن |
| ۳ | ۵ | صفات | نیلاب | ۱۰ | ۵ | دلاب | دلاب |
| ۳ | ۱۱ | ریان | ریان | ۱۰ | ۶ | فیض | فیض |
| ۴ | ۱ | هوکاتب | واکنده انبو و | ۱۰ | ۶ | وصال حیرت | وصال حیرت |
| ۴ | ۰ | فراموشی | بیگیری نامه حاصل کرد | ۰ | ۰ | عشوه ناز | عشوه ناز |
| ۴ | ۲۲ | تقسیم | تقسیم | ۱۰ | ۴ | وقت | وقت |
| ۵ | ۹ | بخانم المتلین | نجان المتلین | ۱۰ | ۱۳ | کرات او | کرات او |
| ۵ | ۱۰ | اشرف السلیم | اشرف المرین | ۱۰ | ۱۶ | نمادادی | نمادادی |
| ۶ | ۱۲ | | بستان | ۱۱ | ۱۲ | وینچین چین | وینچین چین |
| ۶ | ۲۳ | خنگ | چنگ | ۱۱ | ۱۰ | عجب | عجب |
| ۷ | ۳ | + | شاه | ۱۲ | ۶ | + | مرید |
| ۸ | ۶ | ریت | چو ریت | | ۹ | بجز | بجز |
| ۱۱ | ۴ | | شب دروز | ۱۳ | ۱۰ | عنه | عنه |
| ۸ | ۱۸ | چه مارا | چه یارا | ۱۴ | ۳ | بوقت | بوقت |

| صحیح | غلط | صحیح | غلط |
|----------------------|----------------|------------|----------------|
| و علم آدم الی | علم الاسماء | ۱۱ | ۲۵ |
| ساخته | ساخته | ۱۵ | ۲۵ |
| به لطیفه قالب | ۲ | ۲۸ | ۲۸ |
| مستغرق شود از مهربان | موصوفت اسم ذات | برای | بلکه از مهربان |
| چشمه سمعی | دیده فطری | صوت و تصور | اسم ذات |
| جوارح | جوارح | ۳۲ | ۲۸ |
| محکم | محکوم | ۱۲ | ۲۸ |
| ضرب | صرف | ۲ | ۲۹ |
| که بدنه ذره | بنده ذره | ۴ | ۲۹ |
| بجز ذات پاک | بجز پاک | ۱۸ | ۲۹ |
| حصر | حضر | ۲۳ | ۲۹ |
| جس | جس | ۱ | ۳۰ |
| خیالی از ان | خیالی از ان | ۱۳ | ۳۰ |
| فکر | × | ۶ | ۳۱ |
| را | × | ۲ | ۳۲ |
| قرب | اقرب | ۳ | ۳۲ |
| می باید | می یابد | ۵ | ۳۳ |
| وسعت | سعت | ۹ | ۳۳ |
| شیرینات | شویات | ۲۳ | ۳۲ |
| استهلاک | استحلاک | ۱۳ | ۳۳ |
| در ذات | حکام وجودی | ۱۱ | ۲۵ |
| بجمله | بجمله | ۸ | ۱۸ |
| راه راست | راه است | ۲۲ | ۱۹ |
| از احوال | از احوال | ۵ | ۳۰ |
| عرش | عرش | ۵ | ۲۰ |
| عرش | عروس | ۱۰ | ۲۱ |
| انفنی | نفسی | ۱۱ | ۲۱ |
| آرد | آدکه | ۱۵ | ۲۱ |
| صوت | سوت | ۲۲ | ۲۱ |
| و در امور کلام | و در کلام | ۸ | ۲۳ |
| کبر | کبیر | ۱۲ | ۲۳ |
| مهارت | محات | ۱۵ | ۲۳ |
| مهارت | محات | ۲۱ | ۲۳ |
| بجور | دفور | ۱ | ۲۴ |
| مدعیان | عیان | ۵ | ۲۴ |
| مشقت | مشقت | ۱۱ | ۲۴ |
| توجه | بوجه | ۱۱ | ۲۴ |
| بی مشی | بی بدیش | ۱۸ | ۲۵ |
| اخفا | خفی | ۴ | ۲۶ |
| فرار | فسراز | ۲۲ | ۲۶ |

| صحیح | غلط | صحیح | غلط | صحیح | غلط | صحیح | غلط |
|-------------|------------|------|-----|---|---------|------|-----|
| بیش بیش | پیش پیش | ۲۰ | ۱۰ | مناسبت | مناسبت | ۳۲ | ۱۲ |
| بچون | همچون | " | " | بهره ور | بهره قد | ۳۲ | ۱۶ |
| تزلزل | تزل | ۲۱ | ۱۶ | نسبت ندارد | نیت و | ۳۵ | ۹ |
| نگهت | انگشت | " | ۱۸ | نزدند | نزد | ۳۶ | ۱۹ |
| می وزد | مینورد | ۲۳ | ۱۶ | سابقه | بقعی | ۳۷ | ۶ |
| بامحوب | یامحوب | ۲۴ | ۲۱ | خود | × | ۳۷ | ۷ |
| نسبت | نیت | ۲۵ | ۱۲ | یا اسم ذات | + | ۳۷ | ۸ |
| و بدو نیدگی | " | ۲۶ | ۱۵ | کرده باشد خود مستغرق فیض | | | |
| مسترد | مشر | " | " | و قاشده تصور دار و اکثر درود شریف بکثرت | | | |
| مغیر | خیبر | ۲۷ | ۵ | در کند و بار بایستم محمد رسول الله صلی الله | | | |
| مشاقان | مشاقان | ۲۸ | ۳ | علیه وسلم | | | |
| | محض و زاید | " | " | فدائی | فہنی | ۳۷ | ۱۸ |
| مکشود | یکشود | ۲۸ | ۹ | او ادائی | ارادنی | " | " |
| خواران | خوانان | " | ۱۱ | بیش بیش | بیش پیش | " | ۲۷ |
| خصوصیت | تخصوصیت | ۲۹ | ۷ | عالم امر و عالم حق | × | ۳۸ | ۱۰ |
| مینوانند | خوانند | ۲۹ | ۱۲ | امر | محر | " | " |
| در آرد | در آور | ۵۲ | ۱۲ | ره | بکر | " | ۲۰ |
| بہت | تہیت | " | ۱۵ | حد | صد | " | ۲۱ |
| رسد | رسید | ۵۳ | ۹ | ترقیات | برقیات | ۳۹ | ۵ |
| بفیض | بقیض | " | ۲۳ | خود را متصف | × | ۴۰ | ۹ |
| پدیدار | پدایدار | ۵۴ | ۱۷ | باین شان یافته می شود | | | ۰ |

| صفحه | سطر | عنا | صحیح |
|------|-----|------------|---------------------------------|
| ۵۶ | ۲۲ | دادن | زودن |
| ۵۷ | ۱۳ | ضیی | غیبی |
| " | ۲۳ | متعینه | معینه |
| ۵۸ | ۱ | تقدی | نونی |
| " | ۸ | شده | شده شده |
| ۶۲ | ۱۴ | بدنیست | بدی است |
| " | ۱۹ | × | شده است همون آفات در پیش می آید |
| ۶۵ | ۱۸ | بجر | بجسز |
| " | ۲۱ | اوکه آوازی | او آوازی |
| ۶۶ | ۱۰ | × | خود را از حرکت |
| " | ۲۰ | میمانند | میماند |
| " | ۶ | ارطهار | اظهار |
| " | ۲۲ | انخیر | انخیه |
| ۶۹ | ۲۳ | کنتری | کهنتری |

